



پرچم

دارنده و نویسنده کسروی تبریزی

شماره ویژه پرچم

سال یکم شماره سوم

نیمه یکم اردیبهشت ۱۳۲۲

بهای سالانه درهمه جا ۱۲۰ ریال
(از کمچیزان ۱۰۰ ریال)

از همگی پیشکی گرفته خواهد شد

جایگاه اداره لاله زار - کوچه مهران - پاساژ بختیاری

شماره تلفون ۶۰۳۶

چاپخانه فردوسی

فهرست آنچه در این شماره بچاپ رسیده

خواهش

با این گرانی چاپ و کاغذ ما پرچم را بچاپ می‌رسانیم و چنانکه حساب کرده‌ایم اگر همه پولها بدست‌آید بیش ازدررفت چاپ وکاغذ نخواهد بود ودیگر دررفتها زیان ما خواهد بود . بااینحال ما از پراکندن این نامه که درفش راه‌ماست خودداری نمی‌کنیم . ولی خواهشمندیم خواستاران بهای سالانه را پیشکی بدهند . نیز بنمایندگان یادآوری می‌کنیم که تا از کسی پول نگیرند و نفرستند پیشنهاد نکنند (مگر کسانی راکه خودشان براستی و استواری می‌شناسند) .

آگاهی

کتابهای آیین و راه رستگاری بپایان رسیده و دیگر نمانده . بجای آنها کتاب « بنیاد » بچاپ می‌رسد که بکسانیکه بخواهند فرستاده خواهد شد .

شماره ویژه پرچم

سال یکم ـ شماره سوم

نیمه یکم اردیبهشت ۱۳۲۲

درهر ماهی دوشماره بیرون آید

آفریدگارا بنام تو و در زینهار تو



دارنده و نویسنده کسروی تبریزی

نادانیها با آمیغها در یکجا نتواند بود

یک گرفتاری بزرگی در ایرانیان اینست که چند رشته آموزاکها را گرفته وهمه را باهم در دلهای خودجاداده‌اند . شمااگر در گفتاورفتار بسیاری ازایرانیان نگرید ، درماندگان گاهی شیعند ، گاهی صوفیند ، گاهی خراباتیند ، گاهی مادی و بیدینند . آموزاکهای همهٔ اینها را گرفته اند و هرزمان بدیگری می گرایند . برخی نیز اینها رادرهم آمیخته بیکبار گیج و سرگشته‌اند . بارها گفته‌ایم : شوند درماندگی ایرانیان همینست .

ولی شنیدنیست که کسانی میخواهند با گفته‌های ما نیز آن رفتاررا کنند . اینها را نیز بگیرند ودرمغزهای آکنده و آکندیدهٔ خود جا دهند . اینست می گوییم : نادانیها با آمیغها دریکجا نتواند بود .

می گوییم : شما تا آن نادانیها رااز سر بیرون نکنید نسزد که این آمیغها را دردل جا دهید . پاکدینی نه تنها آنست که آمیغها را بپذیرید ، این نیز هست که بد آموزیها و نادانیها را از خود دور گردانید .



یکم دیماه و داستانش

— ۳ —

ماده دیگری از قانون حکومت نظامی که درخور گفتگو ست ماده ٥ آن می باشد که اینك در پائین آورده میشود:

« ماده ٥ — اشخاصیکه سوء ظن مخالفت با دولت مشروطه وامنیت و انتظام عمومی درحق آنها بشود قوهٔ مجریه حق توقیف آنان راخواهد داشت و پس از توقیف باستنطاق آنان شروع میشود. هر گاه در استنطاق سوءظن بکلی رفع نشود شخص مظنون در توقیف باقی و پس از اختتام حکومت نظامی بعدلیه تسلیم خواهد شد ».

این ماده اگرچه از مادهٔ ۱۰ روشنتر است، باز بشرحی نیازمنداست:

نخست: این ماده چنانکه ازعبارتش آشکار است دربارهٔ کسانیست که بادولت مشروطه دشمنی کنند ودراندیشهٔ آشوب و بهمزدن ایمنی باشند. درماده ٤ که جلوتر از اینست گفتگو ازکسانی کرده که آشکارا بدشمنی بادولت مشروطه برخیزند وایمنی رابهم‌زنند و کیفرآنان‌را « قتل » قرار داده. دراین ماده‌سخن‌ازکسانی می‌راند که بآشوبی برنخاسته‌اند ولی چنین گمانی بآنها میرود. قانون اجازه می‌دهد که‌حکومت نظامی آنهارابگیرد وبیازپرس کشد و اگر درمیان بازپرس بدگمانی‌رفع نشد، چون درآنحال نیاز بجستجوهای قضایی‌بسیاری خواهد افتادواین کاراز بازپرسان حکومت نظامی که برای چندگاهی برگزیده شده‌اند ساخته نیست اینست می گوید آنهارا دربند نگه میدارند تا پس از پایان حکومت نظامی بعدلیه سپرده شوند.

دوم: تشخیص اینکه ازآن کسان بدگمانی رفع شد و یانشد با بازپرس و دادستانست نه‌با شخص حاکم نظامی زیرا چنانکه گفتیم بموجب همین قانون باید درحکومت نظامی محکمه‌های جزایی برپاگردد که ناچار بازپرس و دادستان هم خواهد بود (چنانکه همین اکنون درحکومت نظامی تهران هست) وکار اینهانیز باید بموجب اصول‌محاکمات جزائی عدلیه باشد. بهرحال این نیزازمسلمات است که شخص‌حکمران نظامی حق دخالت درمحاکمه یا در بازپرس ندارد، و این موضوع چندان روشنست که من‌نیازی بشرح آن نمی‌بینم. زیرا گذشته از همه چیز، چنانکه گفته‌ایم این قانون‌را دارالشوری در سال ۱۳۲۹ گزارده که درایران نیرومندترین هنگام جنبش آزادیخواهان - بویژه حزب دموکرات—می بود، واین‌نشدنی است که آنان‌قانونی گزارند واستبداد را بازگردانند وبیك‌نفر حاکم نظامی‌حق دخالت در قضاوت دهند.

آری چنانکه گفتیم حکومت نظامی حق دستگیر کردن‌را دارد. ولی پس از دستگیر کردن باید بدادستان وباز پرس سپارد وخود حق‌دخالت ندارد.

چون هنگامیکه مارا گرفتند نخست ماده ۱۰ را بهانه می‌آوردند وسپس که من پاسخهائی دادم ودادستان و بازپرس « شرافتمندانه » پاسخهای مراپذیرفته چنین اظهار عقیده کردند که بیجهت دستگیر شده اند وباید رهاگردند، این بلر حکومت نظامی ماده ٥ را پیش‌کشید ومن درمیان آنگفتگو ها دیدم نه در حکومت نظامی و نه درشهربانی معنی این دوماده را درست نمی‌فهمند، وازآنسو امروز درتهران این دوماده مورد ابتلای مردم می‌باشد، ازاین جهت‌بهتر دانستم‌درمقدمه داستان خودمان آن دوماده‌را ازنظر قضایی شرح دهم.

اینست‌درپایان روی سخن‌را باداره فرمانداری نظامی تهران واداره‌شهربانی برگردانیده‌می گویم: آیاشمااین‌معنی‌راکه من بآن دو ماده دادم می‌پذیرید؟.. اگر می‌پذیرید بایدخستوان‌باشید که‌تاکنون رفتارتان‌مخالف‌قانون بوده. اینکه فرمانداری نظامی‌هرکجا اجتماعی دیدبسراغشان‌رودودستگیرگرداند، ویاشهربانی مردم را در فشارگزارده مجبور سازد که‌اگر یك بزم‌عروسي دارند یایك مهمانی برپا کرده‌اند

بکلانتری آگاهی دهند ، وپس‌از شنیدن اخم‌و تخمهای آقای کلانتر (که پاسبان نداریم، چه وقت عروسیست ؟ ! . . چه وقت مهمانیست ! ؟ ایرانیهاعجب‌مردمانیند) یك پاسبانی را بگیرند و اختیار خانه خودرا بدست او سپارند ـ همه اینها بیرون از قانونست .

آمدیم که شرحی‌را که ما دادیم نمی‌پذیرید بازبان قضایی پاسخ نویسید که ما یا روزنامه دیگر بچاپ رسانند تا مردم تکلیف خودرا بفهمند . بهر حال مقصود دراینجا گله ازپیشآمدخودمان یاکینه جویی نیست. ماالبته آن داستان را فراموش نکرده‌ایم ونخواهیم کرد . ولی‌راه کینه‌جویی سیاه‌کردن کاغذ نیست . ماکینه‌خود را بادست دادگاه خواهیم‌جست . در اینجا تنها مقصودم روشن گردیدن معنی آن دوماده است که چون تاکنون درباره آنها بحث نشده بیکحال‌ابهام بازمانده‌است

همچنین آقای سرتیپ عمید ، اگرچه امروزدیگرفرماندارنظامی نیست ، لیکن چون بنیاد گزار داستان‌ما اوبوده ، وبهرحال روزی خواهد رسید که دربرابر یك دادگاهی سرپا ایستند واز کار ورفتار خود دفاع کنند ، اینست بسیار بجاست که این شرح‌را که‌من‌درباره آندو ماده‌نوشتم بخواند واگر اونیزنظری داردبنویسد. بنویسدتابدانیم این‌دوماده‌را چگونه میفهمیده وچگونه‌تفسیر میکرده .

اکنون بباز‌مانده داستان می‌پردازم : چنانکه نوشتم روز یکم‌دیماه نزدیك بغروب یکدسته از یاران بنام جشن کتابسوزان در خانه من بودند چون برخی شب‌پیش را دانسته وآنشب آمده ودر رابسته دیده وبازگشته بودند امشب‌یاران بیش از پانزده یاشانزده تن نمی بودند ، ویکتن نیز بنام نوری‌علا از بیگانگان می‌بود . چون دراین نشستها هر کس تواند بود اونیز که بنام یك کار قضایی بنزد من می‌آمد ومی‌رفت امشب‌را نیز آمده بود .

چون‌جوانان کتابهایی ازدیوان‌ایرج ورمان وشعر ومانندانیها باخودآورده بودند که روی میز چیده شده بود من بسخن پرداختم ، دراین زمینه که « این گرفتاریها که برای ایرانیان رخ‌داده‌ومیدهد نتیجه شکست سیاسی یاحوادث‌زمانی نیست . بیش‌از همه‌نتیجه آلودگیهای خود توده است . چاره‌نیز باهیاهو یاآشوب

نتواند بود . بلکه بایدهرکسی بنیکی خود کوشد . ازآنسو سرچشمه‌آلودگیها این اندیشه‌های پراکنده وگوناگونست که درمیان توده ریشه دوانیده.ما بایدریشه آنهارا بکنیم ، وبهمین جهت‌است که این جشن‌را هرساله‌میگیریم وخواست‌ماآنست که کتابهای زیانمندرا که‌مایه پریشانی‌اندیشه‌هاست‌ازمیان ببریم» چون‌آشوب ۱۷ آذر نزدیك بآن‌روز ها رخ داده بود در میان گفتار بیاد آن پرداخته گفتم : «دیدید که ازخیزش جوانان چه نتیجه‌های زشتی پدید آمد . یك‌توده که آلوده وپریشان اندیشه‌اند ازهر کوششی جز زیان نتوانند برداشت ، باید بجای آشوب وهیاهو وبدگویی از دولت هر کس بپاك گردانیدن خودکوشد . ازاین راه است که نتیجه توان برد »

اینها بود زمینه گفتار وخلاصه آن . درمیان آنکه این سخنان‌را می‌راندم یك‌پایور شهربانی بایك‌افسرلشگری‌از درآمدندودرپائین اطاق که‌جا بازبودبروی صندلی نشستند . چون ازاین گونه افسران وپایوران‌بسیارمی‌آیندودراین‌نشستهای مابپای کسی برخاستن و « یاالله » گفتن‌ومانند اینها که رویه کاریهای بیمعناییست برداشته‌شده ، کسی بآنها نپرداخت وپروایی‌نرفت ..من‌نیز بسخن خودپیشرفت‌دادم. ولی چون گفتار بپایان رسیدومن نگاه‌کردم دانستم که‌یکی ازآنها کلانتر بخش ۵ است . این بودروی خودراباو برگردانیدم و گفتم : « شایدآقایان سخنی دارند ؟ . . » . گفتند : « برای استفاده آمده‌ایم ». این بود من دوباره‌بسخن پرداخته گفتم : چون این نشست برای سوزانیدن کتابهای ناپاك است اینك بآن می‌پردازیم . ماانیکاررا بنام آفریدگار پاك وباخواست او می کنیم. این‌را گفتم ویکایك کتابهارا ازروی میز برداشته‌و درباره هر کدام سخنی رانده بدرون بخاری انداختم . درمیان اینکاربرخی‌ازیاران ، ازوحدت وواعظپور ودیگران، (باآنکه خانه درمحاصره می‌بوده ومانمیدانستیم .) می‌رسیدند وهیچ سخنی نمیگفتند . بلکه کتابهای همراه آورده خود را می‌دادند که به‌بخاری اندازیم .

بدینسان‌کار کتابسوزان بانجام‌رسید، وپس‌ازپایان‌آن‌بود که‌ناگهان‌آقای کلانتر بپا برخاسته وروبمن گردانیده‌چنین‌گفت : « ماآمده‌ایم وماموریت داریم‌همهٔشما را

جلب کنیم » . گفتم برای‌چه؟ ! . این نشست سالهاست درخانه من برپاشود وتاکنون هیچگاه مورد بدگمانی دولت نبوده است . اکنون‌هم اگر شما بدگمانید مامیتوانیم بیدرنك پراکنده شویم . گفت : « نه ! بما دستور داده اند که همه را جلب کنیم ». گفتم این‌دستور برخلاف قانونست وشما نیز مکلف به‌اجرای آن نیستید . بااینحال من حاضرم با شما برویم باداره شهربانی یا با تلفون باداره‌شهربانی گفتگو کنیم. گفت : « آخر حضرت عالی اهل قانونید چرا از کلانتری اجازه نگرفتید؟!» من‌از این سخن افسوس خوردم . ببینیدمادر کجائیم وآنان در کجایند ؟ ! . . کویاسراسر کوششها دراین کشور برای آنست که یکدسته‌ای فرمان رانند ومردم برای هر کاری اجازه از آنان بخواهند . کفتم : « من اکر اهل قانونم نیك میدانم که بچنان اجازه‌ای نیاز نداشتیم » .

پس‌از سخنانی گفت : «من‌خودم میروم واز کلانتری باتلفون باداره‌شهربانی آگاهی میدهم وامیدوارم رفع سوء تفاهم بشود . ولی اجازه فرمایید نامهای آقایان رابنویسم . » . گفتیم : بنویسید .

پس ازآنکه نامها رانوشت او رفت وافسردژبانی نشست وما نیز پی‌سخنان خودرا گرفتیم. ولی چون یك ساعت گذشت واز آقای کلانتر آگاهی نرسید و ساعت هشت که آخرین فرصت آمد و رفت آزاد بود نزدیك میشد من خود بپا برخاستم که بکلانتری بروم وچگونگی‌را گفتگو کنم . ولی‌چون‌ازاطاق درآمدم‌دیدم درپشت دریك‌سرهنك شهربانی باچندتن دیگر ایستاده‌اند درپایین نیز چندتن دیگر پاسبان ونظامی پیرامون در را گرفته‌اند . من درشگفت شدم که اینان‌چه شنیده‌اند که بااینهمه« بسیج » بسروقت ماشتافته‌اند .

چون‌از درکوچه درآمدم دیدم پاسبانان ونظامیانی‌نیز در آنجابند ویکی دوتن دنبال مرا گرفتند ، وسپس یکی ازماموران آگاهی ازپشت سر رسیده ، باین‌عنوان که« رفتن‌شماموضوع‌رامهمتر گرداند، آقای کلانترخودش‌رفع‌سوءتفاهم‌می کند، شما بفرمایید بخانه ومن میروم وخبری میآورم» مرا بازگردانید . ولی نیمساعت دیگری گذشت وبازخبری نرسید . این‌بود ازآقای واعظپور خواهش کردم‌ایشان بروند وخود باتلفون باشهربانی گفتگو کنند .

ایشان رفتند ولی پیش ازآنکه بازگردند از آقای کلانتر نامه‌ای‌بافسردژبان رسیددر این زمینه : «آقایان بکلانتری بیایند وازاینجا بخانه‌های‌خود بروند»

ما باز داستان‌را ساده میپنداشتیم واین بود گویان وخندان برخاستیم و از در بیرون رفتیم. ولی درشگفت شدیم که دیدیم درسر کوچه یك اتوبوس برای ما نگاه داشته اند . گویا ترسیده اند که کسی بگریزد و با همه نزدیکی راه به پیاده رفتن رضایت نداده‌اند ، وشگفتر بود که درتاریکی دوتن از راهگذران را بآتش‌ماسوزانیده‌وبازور بسوی‌اتوبوس‌میکشیدند، وآنهاچون‌ازهمه‌چیز ناآگاه بودند نمیدانستند چه‌بگویند. این‌بود مابه‌میانجیگری پرداخته گفتیم : شماکه فهرستی ازما گرفته‌اید . این بیچاره‌ها راهگذرند . بهرحال بااتوبوس مارا بکلانتری رسانیدند، ودرآنجا دانسته‌شد آقای کلانتر اطاق خاص خودرا برای ماتهی گردانیده وماشب را درآنجا خواهیم ماند ، وتنها سه‌تن ازافسران که از یاران مابودند بدژبانی فرستاده خواهدشد .

آقای کلانتر رفتار نیکی میکرد واین بود از من پرسید : اگر خواهشی هست انجام دهم . گفتم : چند خواهش دارم :

نخست یکتن درمیان‌ما بیگانه است اورا رها گردانید . دوم این سه تن افسر را که بدژبانی خواهید فرستادچندان فرصت دهید که‌ما شام‌را باآنان‌بخوریم وسپس روانه گردانید. سوم : چون‌ساعت‌هشت گذشته‌پاسبانانی‌همراه کسان‌ما کنید که بروند واز خانه فرشی و رختخوابی بیاورند ودستور یك‌شامی دهند . نیز بخانه‌های برخی ازاین جوانان که‌در دسترسست آگاهی دهند .

هرسه خواهش را پذیرفت . آقای نوری‌علا که سپس دانستیم ازکارکنان خود شهربانیست و دراین داستان دست اندر کار میبوده رهاگردید . از خانه‌ما و از خویشان نیز آنچه فرش ورختخواب توانستند آوردند و در ساعت ده یك شام ساده‌ای آماده گردید .

از پشتیبانان پیمان

این‌جوان آرام و کمگو که خویشاوندی‌نیز بادارنده پرچم‌میدارد از چند سال بازباپیمان وراه آن آشناگردیده و پاکدلانه گردن‌بآمیغها گزارده‌است. آقای سایه‌لی باهمه کمسالی درراه کشور آسیبها نیز دیده . زیرا در شهریور ماه ۱۳۲۰ که‌آنداستان‌رخ داداینجوان‌درمیان‌سپاهیانی می‌بود که‌درسردشت‌لشکرگاه‌می‌داشتند وپس ازآن داستان گرفتار تاخت‌وتاز کردان‌محمدرشید گردیده با یك آسیبهای دلگدازی دچار آمدند . سپس نیز درمیاندوآب بدست سپاهیان بیگانه‌افتادند که افسران را دستگیر گردانیده به‌تبریز آوردند و تا چند ماهی دربند نگه می داشتند تا آزاد گردانیدند.



آقای سایه‌لی «تبریز»

یك یادآوری

این پیکره‌ها که از پشتیبانان پیمان بچاپ می‌رسد درپیش و پس بودن‌آنها یك معنایی بدیده گرفته نشده . درمیان یاران ما نه‌اینکه برتری و جدائی نیست . بیگمان هرکه فهم و دانشش بیشتر ودلبستگی و کوشش فزونتر می باشد ارجمندتر است . ولی این ارجمندی و برتری درچاپ پیکره‌ها هنایشی نداشته . اینهاهرکدام که کلیشه‌اش پیشترآماده گردیده زودتر بچاپ می‌رسد .

سفر قزوین

در دیماه گذشته برای دیدار یاران قزوین ، باآقای واعظپور، سفری بآنشهر کردیم که‌چون برخی گفت وشنیدهایی درمیان رفته اینك آنهارا مینویسم :

• دریکی‌ازنشستها‌درخانهٔ‌آقای نصری ، آقای‌باکروان چنین آغازسخن کردند:

« کسانی ازعلما ودیگران چون شنیده بودند شما خواهید آمد بامن میگفتند بااو مباحثه‌هایی داریم من‌پاسخ دادم آقای کسروی مباحثه نمیکند . ولی اگرچیزهایی پرسیدند پاسخ دهد . گفتند پس خواهشمندیم این پرسشهای مارا برسانید وپاسخ خواهید . ایشان که از سنیها هوا داری میکنند آیا بداستان غدیر خم چه پاسخ می‌دهند ؟ : در آن‌روز پیغمبر علی‌را بخلافت برگزیده گفت : من کنت مولاه فهذا علی مولاه. همچنین بداستان خامه‌وکاغذ خواستن پیغمبر وجلوگیری کردن عمر چه می‌گویند ؟ . پیغمبر دربستر مرك خواست امام علی‌بن‌ابیطالب‌را بخلافت برگزیند که جایی برای کشاکش دیگران بازنماند . این‌بود گفت : ائتونی بقلم و قرطاس اکتب لکم کتابا لن‌تضلوا بعده ابداً . عمر چون داستان را فهمید نگزاشت وچنین گفت : ان‌الرجل لیهجر حسبنا کتاب‌الله . به‌پیغمبر نسبت هذیان گوئی داد . من نیك می‌دانم که‌شما اینهارا ازدین نمیشمارید وراستی‌هم دین اینگونه گفتگوها نیست ولی چون اینها دردلهای مردم جاگرفته وهرزمان که نام دین بمیان میآید بیدرنك بیاد اینسخنان می‌افتند ومی‌پرسند وما تاباینهاپاسخی‌ندهیم دست‌بردار نخواهند بود ازاینرو من پرسشهای آنان‌را رسانیدم که‌پاسخهایی‌شما بدهید . »

این سخنانی بود که‌باکروان گفتند . چون درنشست جزاز یاران کسان دیگری نیز می بودند بپاسخ پرداخته گفتم : بسیار راستست که این گفتگو ها ازدین نیست . درهزاروسیصدسال پیش ازاین کشاکشهایی درباره خلافت رخ داده وهرچه بوده پایان یافته وگذشته ، امروز ازگفتگوی آن چه‌سودی تواند بود ؟ .

اینها نه‌تنها دین نیست ، خود بیدینیست .. راستی‌را دین برای آنست که مردمان چندان بیخرد ونافهم نگردند که زندگانی خودرا رها کنند وبداستانهای هزاروسیصدسال پیش بپردازند ودرمیان مردگان کشاکش اندازند . کسانیکه‌اینها را ازدین میشمارند معنی دین‌را ندانسته‌اند .

دین شناختن معنی جهان وزندگانی وزیستن بآیین خرداست . دین آنستکه امروز ایرانیان بدانند که‌این سرزمینی که‌خدا بایشان‌داده‌چگونه‌آباد گردانند واز آن سودجویند وهمگی باهم آسوده‌زیندو خاندانهایی به بینوایی نیفتند و کسانی گرسنه نمانند ودیهی ویرانه نماندوزمینی بی‌بهره نباشد . دین آنست که امروز توانگران ایران سرمایهای خودرا در راه کشیدن جویهاو پدید آوردن چشمه‌ها وآباد گردانیدن دیهها بکاراندازنه که هم این‌ویرانیها ازمیان‌برخیزد وهم‌هزاران وصدهزاران خاندانهای گرسنه وبینوا ازبدبختی رها گردند. دین اینست. ازاینست که‌خدا خشنود خواهد بود . گفتگو ازکشاکش علی وابوبکرچیست که خدا آنرا خوش دارد وبکسی باین نام مزدی دهد ؟! ... اینها را میگوییم تااین‌آقایان نیز بدانند ومعنی درست دین را دریابند .

از آنسوی این نیز راستست کـه این سخنان در دلهای ایرانیان جاگرفته وما تادر پیرامون آنهاسخن‌نرانیم‌ازدلهاشان‌بیرون نخواهند کرد . اینست من‌نیز به پرسشهای آنها پاسخ می‌گویم :

اما داستان « غدیرخم» بسیار شگفتست که ملایان معنی این‌جمله‌را نمیدانند. مگر آنان کتابهای فقه را نمیخوانند که « ولاء » خودیك « بابی » ازبابهای‌فقه می‌باشد. این‌یك وصیت خاندانیست. پیغمبر را باکسانی‌رشته «ولاء» درمیان می‌بود واینست‌میگوید:من‌باکسانیکه«ولاء» می‌داشتم‌علی‌دراین‌زمینه‌جانشین من‌خواهدبود. آخر درکجا « مولی » بمعنی خلیفه است ؟!..

ازاین گذشته اگرخواست پیغمبر برگماردن « خلیفه » بودی بایستی‌نخست دراین‌زمینه سخن راند کـه باید برگزیدن وگماردن خلیفه ازسوی‌خدا باشد نه از سوی مردم ، پس‌ازآنکه این زمینه را روشن گردانید بایکزبان آشکاری بگوید « اینك نخستین‌خلیفه‌من‌علیست که خدا اورا برگزیده ». داستانی‌بآن بزرگی‌راچه معنی‌داشت که بایك جمله ناروشن وکوتاهی برساند . آن جمله‌را بگوید و بگذرد وبچیزهای دیگر پردازد .

ازاینها هم گذشته ، مگر یاران پیغمبر کـه‌سالهـا باوی بسر برده ودر راه او جانبازیها کرده بودند زبان اورا نمی‌فهمیدند ؟! . یادلبستگی آنان به پیغمبر ودستورهای‌او کمتر ازشیعیان قزوین‌می‌بوده ؟! . این چه‌باور کردنیست که‌پیغمبر

علی‌را خلیفه گرداند ویارانش آن را ناشنیده‌گیرند وبگرد سرابوبکر درآیند؟!.. پس چرا بادیگر دستورهای پیغمبر این کار را نکردند ؟! ..

اما داستان‌مرك‌پیغمبر وجلوگیری‌عمرمن‌نمیدانم این داستان تاچه اندازه راست است وآیا رخ داده یانه دراین باره جستجویی نکرده‌ام . لیکن اگرراستست رفتار عمر بسیار بجابوده. این دلیل است که عمر معنی اسلام را بهتر ازدیگران‌می‌دانسته. دلیلست که آن مردیك‌باور بسیار استواربخدا واسلام می‌داشته. اینکه‌ایرادمیگیرند که بپیغمبر « نسبت هذیان » داده راست نیست گفته‌است : ان الرجل لیهجر » . « هجر» بمعنی سرسام‌است نه بمعنی هذیان،هذیان از کمی خرد برخیزد ولی‌سرسام‌نتیجه بیماری باشد . عمر گـفته : پیغمبر سرسام می‌گوید . اینهم بپیغمبر برنخواهد خورد زیرا یك پیغمبری‌چنانکه بیمار گردد،لاغر شود،رنگش زردی گیرد همچنان‌سرسام‌گوید. سرسام‌دنباله بیماری باشدو بکسی نخواهد برخورد. اگر برانگیختگان‌ازاین‌چیزها بر کنار بودندی بایستی پیش‌از همه ازبیماری برکنار باشند وهیچگاه بیمار نگردند . یك پیغمبری که بیمار شده سرسام‌نیز تواند گفت وجای شگفتی نیست.

ازآنسوی‌شما میگویید : پیغمبر بیسواد می‌بودو نوشتن وخواندن‌نمی‌توانست پس‌چگونه خامه وکاغذ میخواسته که‌چیزی نویسد ؟! . ازین گذشته چگونه در بیست‌وسه‌سال زمان پیغمبری خود درباره جانشین گفتنی‌را نگفته بوده ومیخواسته‌در بستر مرك بگوید ؟! . چگونه داستان باین بزرگی‌را بابی‌پروائی گذرانیده بود؟ از اینهم می‌گذریم : مگرشما جدایی میانه سخنان راهنمایانه وپیغمرانه یك‌برانگیخته با دیگر سخنانش نمی‌گزارید ؟! . مگر پیغمبر اسلام هرچه گفتی و هرزمان که گفتی‌فره (وحی) بودی ؟! . شما می‌بینید کـه پیغمبر اسلام خود جدائی میانه سخنانش می‌گزارده وآنچه‌را که بنام فره می‌بود ازقرآن می‌گردانیده . درین‌باره نیز اگر سخنی ازراه فره داشتی بایستی از قرآن باشد نه‌آنکه در بستر مرك یك سخنانی گوید.

گذشته ازهمه اینها ازکجاکه خواست پیغمبر نوشتن چیزی درباره جانشین می‌بوده ؟! .. وآنگاه ازکجا که میخواسته علی را بجانشینی برگزیند؟ ! .. باینها چه دلیل هست ؟! ..

پس‌ازهمه اینها باز می‌گویم : چشد که دلبستگی شیعیان‌قزوین به‌اسلام و

دستورهای پیغمبر اسلام بیشتر ازدلبستگی یاران پیغمبر گردید ؟ ! . آنمردانی که درراه پیغمبر ودین‌او از جان گذشته وآنهمه گزندها دیده بودند ، چشد که باندازه ملایان شکم پرست ایران بدستورهای پیغمبر ارج نمیگزاردند ؟ ! . . چشد که‌عمر بگفته شما آن توهین‌را به‌پیغمبر کردو کسی باو ایراد نگرفت ؟ ! . .

فردا که‌آقای پاکروان اینهارا گفته بودند یکی‌چنین پاسخ داده بوده : « راستست که‌پیغمبر بیسوادمی‌بود ولی‌میخواست خامه وکاغذ بیاورند که اوبگوید و دیگری بنویسد » .

شب دیگر که باز گفتگو میرفت وآقای پاکروان این پاسخ را یاد کردند گفتم پیغمبر اسلام بهاءالله نمی بود که‌عربی نداندودردست آنزبان‌درماند . پیغمبر توانستی هر خواستی‌را که داشتی به‌آسانی بزبان آورد . اگر خواستش این‌بودی که‌دیگران نویسند گفتی : « ائتونی بقلم وقرطاس‌املی‌علیکم . . . » ونگفتی : « اکتب‌لکم » این دوتا ازهم جداست .

شگفت تر آن بود که یکی درهمان نشست سخن آغاز کرد وچنین گفت: پیغمبر چون میدانست که اگردرزمان زندگانی خود خلافت امیرالمؤمنین راآشکار گرداند کسانی نخواهند پذیرفت ودرمیانه دوسخنی وپراکندگی‌پدید خواهد آمد ازاینرو آنرا نگهمیداشت که درآخرین ساعت زندگانی ... »

یکی ازباشندگان‌سخن اورا بریده وخودش آنرا بدینسان‌بپایان‌رسانید: . دوسخنی‌را بمیان اندازد ودر برود » .

ازاین گفته همگی خندیدیم ودیگر بپاسخی نیاز نماند . سپس باز گفتگو رفت‌ومن کفتم : آخر شمارا باعمر وابوبکر چه‌دشمنیست ؟ ! .. چرا این اندازه‌زور می‌زنید که‌یك ایرادی بآنان بگیرید ؟ ! .. اینکه شما می‌پندارید که‌مرده راچون در گور جادادند نکیر ومنکر باگرزهای آتشین بالا سرش آمده خواهندپرسید : « خدایت کیست ؟ .. پیغمبرت کیست ؟ .. امامت کیست ؟ . . . » واینست باین داستانها پرداخته وخودراآماده‌پاسخ دادن میگردانید ، اینها همه‌پندار ودروغست. درآنجهان بازخواستی که ازشما خواهد رفت این خواهد بود که‌چراسرزمینی که من بشما دادم آنرا زیستگاه‌تان گردانیدم آبادش‌نکردید ؟! .. چرا با داشتن چنان سرزمینی هزاران وصدهزاران خاندانها به‌بینوایی افتادند ؟ ! .. چرا زنان‌وبچگان

بیگناه گرسنگی کشیدند ؟ ! چراخردیکه من‌بشما دادم بکارش‌نیانداختید ؟ ! .چرا . . معنی‌جهان وزندگی‌را ندانستید ؟ ! . . چرادریك کشورچهارده کیش پدید آوردید؟! چرا هریکی دنبال هوسها ونادانیهای خودرا گرفتید ؟ ؟ . چرا بپول اندوزی کوشیدید وخاندانهای کم چیزرا ازپا انداختید ؟ ! . . چرا کردان پستانهای زنان را بریدند وشمابتکان نیامدید ؟ ! .. چرا پولهای خود را برداشته بزیارت گنبدها رفتید ؟ ! .. چرا داستانهای هزارو سیصدسال پیش‌را دستاویز ساخته باهم بکینه و دشمنی* برخاستید ؟ ! .. اینها ومانند اینهاست که‌از شما بازخواست خواهدرفت .

یکی از باشندگان با یك شگفتی چنین پرسید : « پس‌این ملایان هیچی نمیفهمند ! ؟... » گفتم : بیگمان نمی‌فهمند ! آنان اگر چیزی فهمیدندی چرا مردم را بدینسان گمراه وآواره می گزاردندی !

این چه‌شگفتی دارد که ملایان نفهمند ! ؟ . . آن بت‌پرستان که ملیون ملیون بتهای چوبین وآهنین را می‌پرستیدند وباآن نادانی بسر میبردند مگرآدمی نمی‌بودند ؟ ! .. اگر چنین بودی که ملایان بفهمند چه نیاز بدین افتادی ؟ ! . . چه نیاز براهنما وبرانگیخته پیدا شدی ؟ ! . .

آنگاه شما بادیده خود می‌بینید که‌ملایان ازاین راه نان میخورند وزندگی می کنند. بجای آنکه‌هریکی ازآنان نیز بکاری یاپیشه‌ای پردازند وهمچون دیگران زندگی بسر برند بدبختان باین کارچسبیده‌اند ، وپیداست که‌همیشه سخنانی‌راخواهند گفت که‌خوش آیند مردم باشد ونانشان بریده نشود . آنان چون می‌بینند شما بداستان عمر وعلی ارج میگزارید وازاین سخنان بیجا لذت می‌برید ، اینست گرمی بازار خودرا دراین می‌بینند که آنسخنان‌را دنبال کنند .

درتهران یك‌ملایی هست که سالهاست دکان باز کرده ، واین بدبخت همیشه درپی آنست که‌آنچه‌را دلخواه‌شنوندگانست بگوید. اینست اگر بفلان‌جوان‌درس‌خوانده رسید امام ناپیدا را دروغ میشمارد ، وچون بفلان حاجی کهنه پرست رسید از گفته خودبیزاری میجوید. مردك‌شوم بجای‌اینکه‌بیك کار وپیشه‌ای‌پردازد بچنین‌دکانداری شومی پرداخته .

درهمین قزوین شما یك‌ملایی رامیشنوم که فلسفه خوانده وبیدینست . بخود من دربارهٔ فلسفه نامه نوشته بود که درپیمان پاسخ دادیم . میشنوم همان مرد شوم

بالای منبر میرود و بمردم چنین می‌گوید : « شما چون بیمارشدید چرا بنزد پزشك می‌روید ؟ ! بادعا به بیماریها چاره کنید . . . » ببینید چه‌مرد پلیدیست! کسیکه فلسفه خوانده و داستان آفرش را داستان « علت ومعلول » می‌شمارد ، دراینجا برای فریفتن مردم‌عامی میکوید بیماریهارا بادعا چاره کنید چرااین کاررا میکند ؟ .. برای آنکه میداند اگرمردم دربیماریها روی‌بسوی پزشك آورند دکان‌او از گرمی خواهد افتاد . روسیاه بیدین برای گرمی بازار خودمردم را از راه‌می بردومایه‌صد بدبختی میگردد .

روزداوری خواهدرسید

دیروز جوانی ازاهواز آمده ازرفتار زشت بدنهادانی درآنجا داستانهائی می‌گوید : یکدسته مردان‌پاکدل وباخرد که‌حقایق‌را پذیرفته ودرراه‌رهایی این‌توده بدبخت می‌کوشند بدنهادانی روبایشان‌آورده‌تامی‌توانند ازفشاروآزار بازنمی‌ایستند .

دردبیرستان دبیران بیفرهنگی چون می‌بینند جوانانی بپاکدینی گرویده‌اند و دیگر خریدار کالای ناروای آنان که ادبیات پوچ است نخواهند بود بکینه‌جوئی می‌پردازند واز در بیفرهنگی‌درآمده‌زبان‌بنکوهش‌وبدگویی بازی‌کنند وبستنهادانه دشنام نیز می‌گویند .

ملایان وروضه‌خوانان چون بیکبار درمانده اندوبسخنانی که نوشته می‌شود هیچگونه پاسخی نمی‌یابند بپدران جوانان که مردان ساده‌ای هستند پرداخته‌آنانرا به پسرانشان خشمناك می‌گردانند. یکمرد دوزخی تبریزی که دراهواز ازکارکنان دولتست دشمنی وبدزبانی را پیشه خود گردانیده که‌تو گویی این دسته پدر او-را کشته اند .

این مرد ازآقای امام خواستار شده‌بود که بخانه‌اش رود وگفتگو کند . چون بآنجا رسیده‌بجای گفتگو زبان بسخنان پوچ وزشتی باز کرده . آقای امام گفته : شمابرای گفتگو آمده‌اید بازبان‌ساده وفرهنگ هرسخنی‌میداری بگو تاپاسخ شنوی ویا بنویس تامن پاسخ‌را بانوشتن‌دهم. مردك دوزخی ازبس‌دژآگاه وبدنهاد است رام‌نشده وکار بآنجا رسیده که میزبان ناگزیرشده‌همچون‌سك ازخانه‌اش‌براند.

این آگاهیهاییست که‌از اهواز بمارسیده. می‌گوییم : اینهااز یکسو نشان پاکدلی آن نیکمردان ودلیل نیرومندی روانهای ایشان است‌که‌بااینهمه فشار وبد-

رفتاری که می‌بینند باز از کوشش درراه پاکدینی بازنمی‌ایستند . این نمونه ای از هنایش آمیغهاست . از یکسوهم نشان آلودگی این توده بدبخت ودلیل بیچارگی اینمردم میباشد. ببینید دربرابر یکرشته سخنانی که سراپا راستست وسراپا بسود جهان می‌باشد چه‌حال ورفتاری ازخود نشان می‌دهند . دراینجاست که اندازه تباهی این توده بدست میاید .

آن دبیر بدبخت سالها دردبیرستان ودانشسرا بسر برده ویگانه نتیجه‌ای که بدستش آمده یکرشته پوچیست که « ادبیات » نام نهاده‌اند وبا این سرمایه پوچ میخواهد تازنده‌است زندگی کند ، وچون سرمایه خودرا درنابود شدن می‌بیندبآن نادانیها برمیخیزد .

آن ملا وآن روضه‌خوان هرکدام سالها زندگی کرده‌اند ویگانه کالاشان آن پندارهای بیپاییست که همگی میدانیم چیست ، وچون اکنون دکان خود را در بسته‌شدن می‌یابند بآن بدنهادی می‌پردازند .

آری‌اگر اینها اندك بهره‌ای ازفهم وخرد وپاکدلی داشتندی بچنین‌نادانیها برنخاستندی افسوس که‌نمی‌دارند . افسوس که تیره درون ونافهمند . افسوس که خردهاشان بیکبار بیکاره گردیده .

آن مرد دوزخی تبریزی ، پوچ مغزی را باپستنهادی توأم می‌دارد . اورا تبریزیان نیك میشناسند وچندان پست است که درخور هیچ پروایی نیست . او را همان می سزیده که آقای امام کرده . همچون سك از خانه اش بیرون رانده .

این زشت‌رفتاریهاتنهادراهوازنیست، درهمه‌جا هست . تیره درونانی که نمی-توانند گفته‌های سراپا راست مارا بپذیرند وپاسخی‌نیز نمیتوانند ناگزیر باین‌رفتار زشت می‌پردازند. درروزهای نوروزیکی ازجوانان‌گیلانی (آقای سلطانی)برشت رفته بوده . بنوشته آقای امامی رودسری جوان باآزرم بجای آنکه بگردش‌رود ویا درخانه‌های خویشان‌خود میهمان‌گردد به‌پراکندن‌آمیغهاپرداخته‌وبااین‌آشناوآن آشناسخن‌ازپاکی وراستی‌گفته. دربرابرآن ازنادانان‌بدزبانیها دیده ورنجها کشیده درآنجا نیز فلانمردك چون دربرابر دلیل درمانده بنزد خاندان این جوان شتافته و آنان‌را باین برآغالانیده .

اینان ازنادانی چنین می‌پندارند که بااین آزار وفشار آن آتش خدایی‌را که دردلهای این نیکمردان افروخته‌گردیده خاموش خواهندگردانید ، واین نمی-دانند که کوششهاشان بی‌نتیجه خواهند ماند .

این نمی‌دانند که آن نیکمروان وجوانان که‌دلهاشان بافروغ آمیغ‌شناسی

از پشتیبانان پیمان



آقای شیشه گر از سال نخست پیمان باآن آشنا گردیده و سپس بتهران آمده بماپیوسته و در این نه سال بآزمایشهایی افتاده و همیشه بادل پاك از آنها بیرون آمده . یکرشته تیره‌درونان بدنهادی که خود نیروی فهم و خرد را از دست هشته وخیم گرانمایه راستی دوستی را ازدست داده‌اند ، چون میبینند که اینجوانان پاک دل بافهم وخرد درست ، گردن به آمیغها میگزارند وباماهمراهی مینمایند ، خیره‌رویان زبان بسر کوفت وریشخند باز کرده پیاپی زخم بدلهای اینجوانان شرمناك میزنند که باشد آنانرا از راه راست بازگردانند. اینهاست که آزمایش مینامیم وآقای شیشه گر از ین آزمایشها بارها دیده است.

روشن گردیده این تیره‌رونان را بدیده دیگر نگریسته جز یکدسته جانوران دوپا نمی‌شناسند وهیچگاه ارج آدمیگری بایشان نمی گزارند . اینست گفته هاشان در آنان اندك هنایشی نخواهد داشت‌واز فشار وآزاری که‌می‌رسانندنخواهندهراسیدو پروایی نخواهند داشت.

هرچه هست ما امروز باشکیب وبردباری بسر میبریم واین بایای ماست.

ما امروز باید بشکیبیم وبهمه این رفتارهای زشت‌تاب آوریم واز کوششهای خود درراه رساندن آمیغها ونبرد باگمراهیها بازنمانیم تابهانه برای کسی باز نماند و ازآنسوی‌پاکان ازناپاکان جداگردند ، ودر آنهنگامست که‌دستگاه داوری خدا پیا خواهد شد ومیانه ما واین‌تیره درونان یك داوری بیمانندی رخ خواهد داد . این شکیب وبردباری ما از راه زبونی وناتوانی نیست ، بلکه از روی دستوریست که از راهنمای خود میداریم

در پیرامون زبان

۲
گفتار یکم آکهای زبان

چنانکه گفته‌ایم آکهای فارسی بسیار است وما دراین کتاب خواهیم کوشید که تاتوانیم آنهارا باز نماییم وراه چارهٔ هریکی‌را نشان دهیم :

۱ - درآمیختگی باکلمه‌های بیگانه

چنانکه گفته‌ایم یکی از آکهای فارسی که بچشم می‌زند درآمیختگی آن باکلمه‌های بیگانه بویژه باکلمه‌های تازی‌میباشد . این درآمیختگی درنتیجه چیرگی تازیان بایران یادرسایه دلبستگی ایرانیان باسلام یابزبان تازی نبوده . زیرا اگر شما جستجو کنید در قرنهای نخست اسلام که چیرگی عرب بیشتر و دلبستگی ایرانیان باسلام فزونتر می بوده این‌درآمیختگی بیرون ازاندازه رخ نداده وهمانا از قرنهای پنجم و ششم است که این در آمیختگی نمودار گردیده . انگیزه آن نیز- چنانکه ما می‌دانیم جزهوسبازی وخود نمایی کسانی نمی بوده .

درآنزمانهادانستن زبان عربی مایه سرفرازی شمرده می‌شده . ازاینرو کسان بسیاری آنرا درس خوانده ویاد می گرفته‌اند . چیزیکه هست برخی ازاینان کتابی بتازی نوشته ویاشعرها سروده ازهنر خود بهره می‌برده‌اند وبسیاری‌هم آنرانخواسته ویانتوانسته درفارسی نوشتن پیاپی کلمه‌ها وجمله‌های عربی می‌آورده‌اند وبدینسان‌هنر خودرا بمردم نشان می‌داده‌اند.

بازشدن درهای زبان فارسی بروی‌کلمه‌های عربی جز نتیجه این‌هوسبازیها ونادانیها نبوده ، وچون کسانی این کار را کرده‌اند راه بروی دیگران بازگردیده وخودیك شیوهٔ همگانی شده .

ملایان تازمان ما همین رفتار را بکار می‌بستند. اینان‌که سالها بدرس عربی می‌پرداختند آنرا باندازه کتاب نوشتن یاشعر سرودن نمی‌آموختند وتنها بهره‌ای‌که ازآن میخواستند جزاین نمی‌بود که‌در سخن گفتن بامردم ودر قباله نوشتن پیاپی کلمه‌ها وجمله های عربی بکار برند وبدینسان عربی‌دانی خود را بمردم نشان دهند .

دز قباله‌ها و مهرنامه‌ها تامی‌توانستند عربی می‌نوشتند و چون در می‌ماندند فارسی آغازی کردند .

مانندهٔ همین کار درسی‌واندسال پیش‌از فرانسه خوانان دیده‌شد . کسانیکه بیش یاکم فرانسه یاد می‌گرفتند برای آنکه هنر خود را بکار برند و برتری بمردم فروشند در گفته‌ها و نوشته‌های خود پیاپی کلمه‌های اروپایی میاوردند ، که اگر جلوگیری نشدی تاکنون هزار کلمه اروپایی بفارسی آمیخته گردیدی .

کوتاه سخن : این درآمیختکی فارسی باکلمه‌های تازی و باز بودن درهای این زبان بروی کلمه های آن یك تاریخچه سرفرازانه نمی‌دارد ، و بهرحال این خود یکی‌از آسیبهای زبان فارسیست که زیانهای چندی‌را دربر می‌دارد وچون کسانی هنوزهم هواداری ازآن کلمه‌ها می‌نمایند وازایستادگی‌دست‌بر نداشته درپشت‌سر بزبان درازی می‌پردازند اینك من‌آن زیانهارا روشن می‌گردانم :

۱) آن درآمیختگی و گشاده بودن درهـای زبان بروی کلمه های عربی فارسی‌را از « یکزبانی » بیرون برده‌بود . زیرا یکزبان‌هنگامی‌یکزبانست که‌دارای یکرشته کلمه‌ها باشد وهمگی آنرا بیك راه نویسند و گویند . ولی‌فارسی که‌هرکسی می‌تواند آنرا بگونه دیگری گرداند (مثلا یکی جز کلمه‌های فارسی بکار نبرد ، و دیگری همه را عربی بیاورد وسومی نیمی فارسی ونیمی عربی گرداند) پیداست که یکزبان شمرده‌نخواهد بود . شماشاهنامه فردوسی‌را باکلیله‌ودمنه فارسی یا باانوار سهیلی بسنجید آیا خواهید توانست آندورا در یك‌زبان بشمارید ؟! .. آیا کسانیکه فارسی‌را از روی‌شاهنامه آموخته‌اند خواهند توانست کلیله‌ودمنه را نیزبفهمند ؟!.. شاهنامه و کلیله ودمنه که پردازندگانش هر کدام شیوه دیگری می‌داشته‌اند (وآن یکی هوادار کلمه‌های فارسی واین یکی دلبسته کلمه‌های تازی‌می‌بوده) بماند همان کلیله‌ودمنه‌را باانوارسهیلی که‌شیوه پردازندگانشان یکی‌می‌بوده وهردوی‌آنها‌ترجمه یك کتاب می‌باشد بسنجید : آیامیتوان آنهارا دریك زبان دانست ؟ ! .. آیاکسیکه این را فهمیده آنرا نیز خواهدفهمید ؟! .. اینهانیز که نویسندگانشان‌جدا میبوده‌اند بماندهمان تاریخ جهانگشارا بادره‌نادری که هردورا میرزامهدیخان‌استرابادی نوشته بسنجید : آیا می‌توانید هردورا دریکزبان بشمارید ؟! . آیا کسانیکه جهانگشا را فهمیده‌اند دره نادری‌رانیز خواهند فهمید ؟!

بهمه‌این پرسشها باید پاسخ « منفی » داد وراستی آنست که فارسی باحالیکه می‌داشت « یکزبان» نمی‌بود . بلکه‌خود « زبان» نمی‌بود زبان‌برای‌آنست که گوینده بدستیاری آن خواستهای خودرا بشنونده بفهماند ، واین بسته بآنست که گوینده و شنونده هردوشان کلمه‌ها و جمله‌هارا بشناسند که دیگر نیازی باندیشه دربارهٔ آنها نیفتد. ماهنگامیکه سخن میگوییم بازبان کاری نمیداریم وبکلمهای‌آن نبایدپردازیم. کلمه‌ها تنها برای نشان دادن معنی‌هاست . از اینرو زبان باید کرانه‌دار باشد که کلمه هایش شناخته گردد وهرکس ازپیش آنها را بداند . چنانکه یك آینه کـه بآن مینگریم هرچه صافتر باشد خود درمیانه ناسترسنده تر خواهد بود و مایکسره باپیکره خود روبرو خواهیم گردید ، یکزبان نیز هرچه کلمه‌هایش شناخته‌تر باشد که خود درمیانه کمتر سترسد وشنونده یکسربسر معنی‌ها رود این نشان نیکی و درستی آن خواهد بود .

ولی فارسی بوارونهٔ آن می‌بود وچون هرکسی شیوه دیگری بکار می‌برد شنونده می‌بایست‌نخست باکلمه‌ها وجمله‌ها روبرو گردد وبآنهاپردازد ومعنی هرکدام رابداند وپس‌ازآن‌راه بجمله‌هابرد . اینست دوباره‌می‌گوییم : فارسی‌نتنها « یکزبان» بلکه خود « زبان » نمی‌بود .

راستی هم آنست که ازهزار سال باز زبان‌فارسی بیش‌از هر کاری ، در راه سخن بازی بکار رفته . شاعران‌که جز درپی قافیه‌بافی نمی‌بوده اند وخود باین خستوان گردیده‌اند بمانند ، کتاب نویسان هم بیشترشان همین راه‌را پیموده اند . تـاریخنویسان کـه بتاریخ پرداخته‌اند در آنمیان ازسخنبازی وجمله پردازی چشم نپوشیده وکسانی از آنان بیش از تاریخ دربند اینکار می‌بوده‌اند . وصاف آشکاره می‌نویسد که خواستش نشاندادن« فصاحت وبلاغت » می‌بوده وتاریخ را دستاویزی برای‌آن‌گرفته(۱). جوینی‌درحال‌آنکه تاریخ دلگداز مغول‌را می‌نویسد بنام سخنبازی از « سجع » پردازی و « بهاریه » سازی و مانند اینها کـه نشان بیدردی

---

(۱) گفته‌های خود وصاف خواندنیست : « نظر برآنست کـه این کتاب مجموعه صنایع علوم وفهرست بدایع فضایل ودستور اسالیب بلاغت وقانون قوالیب براعت باشد واخبار واحوال که موضوع علم تاریخست مضامین آن بالعرض معلوم گردد » . . .

اوست باز نمی ماند . دیگران نیز همین رفتار را داشته اند و تنها تاریخ بیهقی و کتاب گردیزی وعالم آرای‌عباسی و برخی کتابهای دیگر است که بیرون از این رشته میباشند .

اینان سخن بازی را یك هنرمیپنداشته‌اند واینست بآن می‌نازیده‌اند و «سحر حلال» یا «معجزه» می‌نامیده‌اند . اینست فن‌هایی بنام «معانی» و «بیان» و «بدیع» ومانند اینها که دربارهٔ سخنبازیست پدید آورده‌اند که‌در مدرسه‌ها درس میخوانده‌اند. اینها دربارهٔ زبان تازی‌ می‌بوده ولی بافارسی نیزهمان رفتاررامی نموده‌اند .

از سخن خود دور نیفتیم : گذشتگان بزبان این معنایی را که ما می‌دهیم نمیداده‌اند وازآن این نتیجه راکه مامی‌خواهیم نمیخواسته اند . آنان ارج بسیاری بمعنی‌ها نمیگزارده‌اند وبیش‌ازهمه بکلمه‌ها وجمله‌ها می پرداخته‌اند، وبرای‌این خواست ایشان آمیخته بودن کلمه‌های بیگانه وباز بودن درهای زبان بروی‌کلمه‌های عربی نه‌تنها زیان نمیرسانیده وخود سود نیز میداده. کسانیکه جزدربی سجع یا قافیه یا جناس یاترجیع یامانندِاین نمیبوده‌اند آن بیمرزی و کرانه نداری زبان برای‌آنان بسیار سودمند می‌بوده. ولی برای ماکه جز دربی معنی ها نمی‌باشیم وزبان را جز برای فهمانیدن آنها نمی خواهیم این‌بسیار زیانمند است وچنانکه گفتیم باچنین‌حالی آنرا زبان نمی‌توانستیم نامید .

۲) این‌درآمیختگی و بیمرزی زبان فارسی‌را ازجداسری بی‌بهره گردانیده بود. زیرازبان باآنحال اگر کسانی خواستندی یادبگیرند بایستی گذشته‌از کلمه‌های فارسی ودستور این زبان کلمه‌های عربی و صرف ونحو آنزبان را نیز یادگیرند . خودایرانیان که فارسی زبان‌ما درزادیشان شمرده می‌شد برای‌یادگرفتن آن‌می‌بایست عربی‌را نیز درس خوانده وآنرا نیز بیاموزند .

ایرانیان تابیست وسی‌سال پیش درس عربی میخواندند وبا آنکه سالها در آن راه رنج میبردند باز دربسیاری ازکلمه‌ها دچار لغزش‌می‌شدند (چنانکه «کافی» را «مکفی» و «منجی» را «ناجی» و«آیس» را«مأیوس» می‌نوشتند). از آنسوی مردم عامی که بعربی بیگانه می‌بودند از این زبان هیچی نیمفهمیدند و کمترین بهره از نوشته‌هاو کتابها نمی‌بردند .

کسانیکه‌دربرابرماایستاده میگفتند : «گرفتن کلمه ازعربی چه زیان‌دارد»

همانا اینها رانمی اندیشیدند . وگرنه خودزیان بزرگیست که فارسی راکه یکی از آسانترین زبانهاست چندان دشوارگردانیم که کمتر کسی‌ازبیرون بآموختن‌آن‌گراید واز درون نیز انبوه ایرانیان ازفهمیدن آن بی بهره باشند . من بارها از اروپاییان که بایران آمده اند شنیده‌ام که ازیادگرفتن فارسی چشم پوشیده‌اندچراکه بایستی عربی را نیزیادگیرند وسالها رنج کشند .

۳) درفرهنگ نویسی یك دشواری پیش آمده بود . زیرافرهنك رابرای زبانی توان نوشت که‌کرانه می‌دارد و کسی میتواند همگی ریشه‌های کلمه هاراگرد آورد ویکایك بزندد. یك زبانی که کرانه نمیدارد ودرش بروی‌کلمه های بیگانه باز می باشد چه فرهنگی برای آن توان نوشت ؟!. میدانم کسانی خواهندگفت:«بهتر بودهمان کلمه‌های عربی راکه تاکنون درکتابها بکار رفته‌گرد آورند ودیگردر زبان راببندند» واین سخنی است که‌هواداران درآمیختگی برخ مامیکشیدند . ولی باید گفت آقای محمد قزوینی وهمراهان اوکه بآوردن کلمه های عربی دلبستگی بسیاری نشان میدادند بروی انکلمه ها نایستاده بستن در زبان راسزا نمی‌شمارند. راستی هم درجاییکه جوینی‌و وصاف‌ودیگران ازنویسندگان زمان مغول بخود سزا دانسته‌اند که‌هرچه‌توانندکلمه ازعربی بگیرند چراآقای قزوینی‌ودیگران ازآن باز مانند ؟!.. نه تنها بعربی خوانان ، بفرانسه خوانان نیز سزنده است که ازهوسبازی بازنایستاده وهرچه‌کلمه فرانسه میتوانند درنوشته های خود بیاورند .

ازآنسوی درفرهنك نویسی راه اینست که ازکلمه ها ریشه آنهاراگیرند و معنی کنند و کسیکه بفرهنگ نگاه میکند چون بدستور زبان آشناست خود او «جداشده‌ها» راتواندانست . ولی باکلمه های بیگانه‌این راه نشد نیست . زیرا بسیاری ازفرهنگ نگرندکان بدستور آن زبان بیگانه آشنا نخواهندبود .اینست بایدهرکلمه‌رانوشت ومعنی کرد . مثلا باید دلالت ، دلیل ، مدلول ، دال ، دلائل ، استدلال ، مستدل هریکی را جداگانه آورد، ونتیجه این‌آن بایستی بود که‌برای زبان فارسی فرهنگ های بیست وسی جلدی پرداخته‌گردد .

درنتیجه همین دشواریست که تاکنون فرهنگ فارسی نویسان‌کلمه های‌عربی رابه فرهنگ های خود راه نداده وتنها کلمه های فارسی‌را‌گرد آورده‌اند ، ودر نتیجه همین است که فرهنگهای آنهابسیار بیگانه است وشماچون‌نگاه‌کنید خواهید دید جززبان هزارسال پیش را بدیده نگرفته اند .

۴) نامهایی که ما امروز بچیز هائی میگزاریم نامهای دوم است که معنا هایی می دارد : مثلا مهمانخانه ، بالاخانه ، راه آهن ، ایستگاه ، آزمایشگاه ، دوربین ، دوچرخه ومانند اینها که هر کدام معنایی می فهماند . اینگونه نامها که از خودزبان برگزیده شود مردم هم معنایی از آنها فهمند وهم نیك یادگرفته درست بزبان رانند . ولی‌چون از کلمه‌های بیگانه برگزیده شود مردم معنایی نفهند و بسختی یادگرفته چه بسا بغلط بزبان رانند .

درفارسی بیشتر این نامهاراازعربی برمی گزیدندهمچون: مشروطه، دارالشوری، استیضاح،تصویب، دارالمجانین، مسنن، اقلیت ، اکثریت وبسیار مانندانیها. مردم با سختی آنهارا یاد میگرفتند ، وچون معنایی ازآنها نمی‌فهمیدند خواستی را که از نامگزاری می بوددر نمی‌یافتند . این اگرچه یکزیان اندکی دیده میشود ولی خودزیان بسیاری میباشد . ازاین کاروازمانندهای آنست که ایرانیان خو گرفته‌اند که هرچیزی را نافهمیده ودرنیافته فرا گیرند وبیاد سپارند .

اینهازیانهای روشن وسترسای آن درآمیختگیست که دراینجا شماردیم . جزازاینهازیانهای دیگری‌نیز میدارد وچنانکه خواهیم‌دیددرنتیجه همین‌درآمیختگی زبان‌سامان خودرا ازدست‌داده‌ونیروی خودراباخته بود . زبان یك‌چیزرویاییست که شاخه‌ها وبرگها رویاند. ولی زبان فارسی در نتیجه همان‌آمیختگی رویش را از دست داده‌بود . بگفته داروین «هرچه بکارش‌نبرند بیکاره گردد ».این زبان نیزچون بکارش نبرده‌بودندبیکاره شده بود که اینهاراسپس روشنترخواهیم گردانید

کنون شما داوری کنید: یك‌چیزی بااین زیانهای آشکار چگونه کسانی با فهم واندیشه هوا داری ازآن می‌نمودند. چگونه کسانی بدست آویزآن چیز باما دشمنی‌می نمودند وزباندرازی‌وکارشکنی دریغ نمی گفتند . شگفترآنکه اینها دلیل هایی‌نیز می‌آوردند که می‌باید دراینجا فهرست‌وار بشماریم وبهر کدام پاسخی‌دهیم .

۱) می گفتند : «سعدی‌وحافظ باهمین‌زبان مقاصد خود را فهمانیده اند » می گویم : این سخن بسیار عامیانه است ، سعدی و حافظ نه‌دلشان بمردم میسوخت ونه درپی‌بزرگی ونیرومندی توده‌میبودند . آنها خواستی جزسخن بازی نمیداشتند وچندان بی‌درد می‌بودند که بکار وپیشه‌ای نیز نمیپرداختند .

ما امروز بصدها معنی نیاز می‌داریم که سعدی وحافظ هیچ نمی‌دانستند .

ماامروز بیکزبان توانا وساده‌ای نیازمندیم که بدستیاری آن اندیشه‌های خودرا در سراسر شرق رواج دهیم . کسانیکه اینسخن‌را می گفتند آرزوشان این می‌بود که ایرانیان‌بلکه سراسرشرقیان بهمانحال زمان‌سعدی وحافظ بازمانند ، وبااین‌پیشرفتها که جهان‌را رخ داده آنان بتکانی برنخیزند . این‌آرزوییست که می‌داشتند واکنون هم می‌دارند ودرراهش می کوشند .

۲)می گفتند: « کلمه‌های‌عربی که درفارسی بکارمیرود این‌زبان‌را «وسیع» می گرداند » می گویم : فزونی کلمه‌های یکزبان یابگفته شما « وسیع بودن »آن یکچیز سودمند نمی‌باشد . آری ازدیده‌سخنبازی سودمند است‌ویك کسی بآسانی تواند قافیه یا سجع‌درست گرداند . ولی‌ازدیده روانی زبان‌زیانمند می‌باشد چنانکه پیش‌ازاین بازنمودیم .

یکزبان زنده ونیك توانابایدبود و« توانایی » بافزونی کلمه ها نمیباشد. توانایی‌یکزبان‌باآن میباشد که بهنگام نیازکلمه‌های نوینی ازآن بدید توان‌آورد وهر معنای نوینی را با آن توان فهمانید .

دوباره میگویم : زبان یك چیز رویاییست وتوانایی آن اینست که خود شاخه دواند وبرك بیرون دهد . کسانیکه میخواستند درآمیختگی باکلمه‌های‌بیگانه را مایه نیکی وبزرگی فارسی شماردندداستان‌ایشان‌داستان آنکسیست که‌شاخه‌ها را از جنکل ببردوبدرختی باریسمان ببندد واین‌را مایه بزرگی آن شمارد .

آن‌زبانی که اینان بکار می‌بردند ، باهمه بهره‌مندی ازکلمه‌های عربی ،اگر میخواستندی کلمه‌های کمیسیون ، کمیته ، کنفرانس ، کنگره ومانند اینهارا ترجمه کنند ناگزیر بودندی بگویند : هیئت مشاوره ، هیئت اجرائیه ومانند اینها که‌خود نمونه ناتوانی زبان می‌باشد.

۳) می گفتند : « دوزبان چون باهم ارتباط‌یافتند از کلمه‌های یکدیگرمی گیرند» می گویم : راستست ولی آنهم اندازه دارد . یك زبان از زبان دیگری کلمه‌هایی را که خود نداشته گیرد . نه‌اینکه درهای خودرا بروی‌آن بازکرده راه دهد که هرکسی هرچه خواست وچندانکه خواست بیاورد . آنهمه زبانهای اروپا که با۔ همدیگر پیوستگی میدارند کدام‌یکی درهای خودرا بروی‌آندیگری‌باز گزارده؟!. از آنسوی اگر درنتیجه درآمدن عرب بایران فارسی باعربی پیوستگی یافته‌عربی

نیز بافارسی همین حال‌را پیدا کرده. پس چشده که عربی‌درهای خودرا بروی‌فارسی باز نکرده ؟ ! . .

عربها چون ایرانرا بگشادند باآنکه ایرانیان درشهریگری بیشی و پیشی بآنان می‌داشتند وعربها نیاز بگرفتن صدها چیز ازایرانیان پیدا کرده بودند زبان خودرا نگه داشتند وجز کلمه‌های ویژه‌ای که نیازمند می‌بودند ازفارسی نگرفتند. ازاینسوی چنانکه گفتیم این آمیختگی بااین حال‌جز درسالهای دیرتررروی نداده وجز درسایه هوسبازی وخود نمایی کسانی نبوده .

٤) می گفتند: «زبانهای‌اروپائی نیز باکلمه‌های‌لاتینی درآمیخته میباشد». این یك دلیل برجسته ودانشمندانه آنان‌میبود. ولی‌این نیز بی‌پاو بیجاست. زیراآن زبانهای‌اروپایی ازلاتین‌پدید آمده اند نه‌آنکه باکلمه‌های لاتین درهم‌آمیخته‌باشند ، مثلا همان زبان فرانسه تاریخچه‌اش اینستکه‌فرانسه تادوسه‌هزارسال‌پیش نشیمن‌مردمی بنام« گول» می‌بود واینمردم‌چون بیابانی ودژآگاه میبوده‌اند یك‌زبان نارسایی می‌داشته‌اند سپس چون یولیوس قیصر اینجا را بگشاده زبان لاتین که‌زبان یکمردم پیشرفته وشهر نشین می‌بود رواج یافته . سپس نیز دسته‌ای از ژرمنان بنام « فرانك » بآنجا در آمده و بنیاد توده فرانسه‌را گزارده‌اند . اینست زبان فرانسه ازدرهم آمیختن سه زبان « گول » و لاتین و فرانك پدید آمده نه اینکه نویسندگان فرانسه بهوسبازی کلمه‌های لاتین‌را درنوشته‌های‌خود جا داده وبدینسان آنهارا بزبان‌خود درآمیخته باشند. چنین رفتاری چندان‌بیخردانه است که درکمترجایی‌رخ توانستی‌داد .

همان‌زبان‌فرانسه که بالاتین‌پیوستگی می‌دارد بااینحال‌اگریکی ازنویسندگان آنکشور یك دیکسیونر لاتین‌را در جلو خود گزارد وآزادانه کلمه‌هایی‌را ازآن گرفته درنوشته‌هایش بکار برد مردم اورا دیوانه شمارندونوشته‌هایش‌رانخوانند. من درشگفتم که‌آقای تقیزاده وآقای قزوینی که‌سالها دراروپا مانده تاریخ‌اروپا می‌دانند چگونه از این نکته ناآگاه مانده اند وچگونه این دلیل را میآورند .

بسخن بیش ازاین دامنه ندهیم . ازآنچه گفتیم روشن گردید که‌یکزبان باید باکلمه‌های خود گردد ودرهای آن بروی کلمه‌های بیگانه بازنباشد ، واگر گاهی یك معنای نوینی پیداشد برای‌آن نیز نام ازخودزبان بگزارند. مثلا چنانکه گفتم پس از جنبش آزادی در ایران یکرشته معنی های نوینی پیدا شد که بایستی

بهمه آنها نامی ازخود فارسی برگزینند ، واینکه کلمه‌های مشروطه، دارالشوری ، استیضاح ، اقلیت ، اکثریت ، وزارت فوایدعامه ، وزارت‌معارف‌ومانندانیها ازعربی گزارده‌اند ، ویا کلمه‌های کمیته ، کنفرانس، کنگره ، و کمیسیون ومانندانیهارا باهمان نامهای اروپایی پذیرفته‌اند جز از نافهمی نمی‌باشد. بجای همه اینها بایستی نامهای فارسی گزارند .

• آری‌یکرشته بیرون ازاین می‌باشد ، وآن‌افزارها وچیزهاییست که‌مانداشته واز دیگران بانامش می گیریم. مثلا تلگراف ، وتلفون ، ورادیو ، و گرامافون، و اتومبیل ومانند اینها که‌باهمان نامهای اروپایی پذیرفته شده زیانی نمیدارد. بویژه که اگر نیاز باشد ازآنها جدا شده نیز توان آورد (مثلا تلگرافیدن ، تلفونیدن بکار می‌رود ومی‌توان تلگرافنده وتلفوننده نیزجدا گردانید) . همچنین خوراکهای اروپایی از کاتلت وسوپ ومانند اینهاکه نداشته‌ایم وبانامش گرفته‌ایم زیانی‌نمیدارد

نتیجه‌این گفته‌ها آنکه‌درآمیختگی‌باکلمه‌های‌بیگانه‌بویژه باکلمه های تازی یکی ازآلودگیهای زبان میبود . ازهزار سال بازاین درآمیختگی آغاز یافته ودر زمان مابجایی رسیده بود که برخی ازنوشته‌ها هشتاد بلکه نود در صدعربی می‌بود وگذشته ازکلمه ها جمله ها نیز بکار میرفت ، وباینها می‌بایست چاره کرده شود . کسانیکه ایستادگی نشان میدادند راه کجی‌را پیش میداشتند . چیزیکه‌هست این چاره جویی می‌بایست از راهش به‌انجام‌رسد، که‌ماهمانرا پیش گرفتیم ، بدینسان که :

۱) اینکاربنام دشمنی‌باکلمه‌های بیگانه نمی‌بود وبلکه چنانکه گفتیم‌انگیزه هایی‌برای‌خود میداشت . ازاینرو کلمه‌هاییکه انگیزه‌ای درباره‌آن‌نمی‌بود می‌بایست بحال‌خود بماند . مثلا کلمه‌های جمله ، کلمه، فرش، کتاب ، جلد ومانندانیها که‌نامهای دوم‌نیست وازانسوی بجداشده‌ای ازاینها نیاز نمی‌داریم، یاکلمه‌های فهمیدن، طلبیدن، تلگرافیدن که‌رویه فارسی بخود گرفته وجدا شده‌ها نیز ازآنها بیرون می‌آیدبحال خود بماند . رویهمرفته درجاییکه انگیزه نمی‌بود نبایستی کلمه‌را بیرون گردانید .

۲) بایستی این‌کارکم کم پیش‌رود که‌خوانندگان آشنا گردند . بدینسان که نخست کلمه‌هاییکه فارسیهایش فراموش نگردیده بکنار گزارده گردد تاسیس نوبت دیگران برسد ودر میان نوشتن چگونگی بکاربردن این کلمه‌های نوین‌باز نموده شود .

۳). کلمه‌های فارسی که برگزیده میشود غلط نباشد وچنان‌باشد که که‌اگر نیاز افتاد جداشده نیز ازآن بیرون‌آید، وآنگاه تاتواند از کلمه‌های فهمیدنی‌باشد. مثلا کلمه‌های درآمد، وددرفت، وپیشرفت، وفرهیخت، و آگاهی، وخستوان، و پایندان که‌بجای دخل وخرج وترقی وتربیت،وخبر ومقر وضامن برگزیده گردیده که‌هم فهمیدنیست وهم میتوان جدا شده ازآنها گرفت.

٤) زبان فارسی باحال امروزی بسیار تنك است وبسیاری ازمعنی‌ها درآن نامی نمیدارد، واینجا بود که می‌بایست برخی کلمه‌ها گزارده شود همچون پرك، و سهش که بمعنی ادن واحساس گزارده شده است.

٥) دیگر آکهای زبان نیز چاره پذیرد که از ناتوانی بیرون آید.

این می‌بود راه چاره‌جویی در آمیختگی با کلمه های بیگانه، و ما باین کار ازسال ۱۳۱۲ آغاز کردیم وبیاری خدا گام بگام پیش رفتیم واینك گامهای بزرگتر دیگری‌را درآن راه برمیداریم.

ریشه نمیداشت تاتیشه خورد

شماره نهم پیمان باز هیاهویی درمیان گمراهان پدید آورده. می گویند: این‌بار تیشه بریشه کیش مازده است. ولی نمیدانند که‌آنچه آنان کیش یادین می‌نامند ریشه نداشت تاتیشه زده شود. جزیکرشته پندارهای کج بیپایی نمی‌بود.

بدبختان خودرا بایکرشته پندارهای بیهوده وبیپا دلخوش گردانیده‌اند. من هرزمان سخنان ایشانرا میشنوم بیاد آن داستان می‌افتم که‌در بیشامد شهریور ماه ۱۳۲۰ درهنگامیکه میهمانان سربازخانه تبریزرا تاراج می کردند لاتهای شهرتبریز نیزریخته‌آنچه بدستشان‌میرسید می بردند درآنمیان زنی هم کیسه لیموی عمانی را پیداکرده ولی‌زورش نمیرسید که‌بدوش کشد واین‌بود فریاد میزد: « ایمردم برضای خدا این‌بار را بکول من بگذارید، آخر شیعه علی هستید، مسلمان هستید ».

ازیك نامه آقای سایه‌لی (ازتبریز)

خرده گیری وپاسخ آن.

آقای کسروی هرچند که نوشته‌های شما عین صدق‌وصواب واشعار بعضی‌از شعراپوچ وبیمعنی‌است ولی‌متأسفیم ازآنکه دراین روزگار که‌مردم ایران‌ازگرسنگی میمیرند مقاله زیر عنوان« داوری توده» منتشر نموده‌ایدوجمعیت‌ایران‌را بدین‌وسیله بجان‌همدیکر انداخته تاخودرا باقلم خوار وبیمقدار جلوه‌دهند وبواسطه همین‌مقاله نقاق بین مردم‌ایران ایجاد کرده‌اند درصورتیکه درچنین موقع باریك وتاریك برشما وامثال شمااست که مردم‌را باتحاد ویگانگی‌دعوت نمایید ولی افسوس نتیجه‌معکوس بخشیده وجدانا خودتان انصاف دهید که این قسمت روزنامه شما میان مردم ایران چه عداوت ونفاقی افکنده است.

چون گروهی هوا ار شعراء وطایفه مخالف همدیگر را نکوهش وبد نام مینمایند همه ایرانیان چشم امید بسوی شما دارند حال‌استدعای عاجزانه مینمایم که این قسمت از روزنامه مبارکتان را صرف اتحاد ویگانگی مردم ایران نموده تا از این راه دل هموطنان خودرا که جریحه دار وطاقت نمك پاشیدن بعوض مرهم را ندارد شادو خرم فرمائید درخاتمه امید میرود که ازاین نامه کدورتی فی‌مابین‌تولید نشود ــ دوستدار شما ونامه‌های شما.

خرمشهر ــ کاظم. حقیقی

پرچم ــ بنویسنده خرده گیرسپاس میگزاریم. ولی بهتر است ایشان بدانند که این گرسنگی وبدبختی‌امروزی‌ایران نتیجه‌همان‌شعرها ومانندهای‌آنهاست‌وگرنه ایرانیان چه‌چیزشان ازدیگران کمتراست ؟!- چرا بیست‌ملیون مردم خوار وپستند که خواربارشان‌رادیگران‌میخورندوخودشان گرسنه‌میمانند؟!: آیاآقای‌حقیقی‌انگیزه‌این‌را میدانند؟!. آیاتاکنون‌دراین‌اندیشه بوده‌است که‌انگیزهٔ‌بدبختی‌ایرانیان‌رابدانند؟!:مابوده ایم‌ومیدانیم‌وبارهادلیل‌نوشته‌ایم که‌مایه‌این بدبختی آن‌بدآموزیهاست که‌ازهزارسال پیش دراین سرزمین پراکنده‌شده وریشه دوانیده ویکرشته مهمی‌از آنهارا شاعران نافهم برشته نظم کشیده واثرش را بیشتر گردانیده اند، اینست ما باین کوشش برخاسته‌ایم که بهر بهایی بسرآید آن بدآموزیها را براندازیم. اینکه ایرانیان از

گرسنگی میمیرند دلیل این خواهد بودکه ماازکوششهای خود دست برداریم؟!.. مکر ما اینهارا ننویسیم آنها ازگرسنگی نخواهند مرد؟! مگر امروز باید ازهر کوششی دست برداشت؟! مثلا باید امروز پزشگها دست از کارخود بردارند؟! مثلا باید هیچکس خانه نسازد؟!.. هیچکس رختی ندوزد؟!.. هیچکس بگرمابه نرود وچرك ازتن خود دور نگرداند؟!. شهرداریها تعطیل کنند ودرپی پاکیزگی شهرها نباشند؟!.. شهربانیها دست از کار کشیده بدزدان وقماربازان نپردازند؟! دیگر هیچ پدری درپی تربیت فرزندان خود نباشد؟!.. شکفت بهانه‌ای دربرابر ما پیداشده. چون نمیخواهند حقایق را بپذیرند این بهانه را پیش میکشند.

اینکه می‌نویسید: «این‌قسمت‌ازروزنامه شماچه‌عداوت‌و نفاقی بمیان‌انداخته» پاسخش آنست مردمیکه برسر شاعران یاوه‌گو عداوت و نفاق میکنند چه بهتر که بمیرندونابود شوند. شگفت داستانیست درروزگار مغول که زمان پستی اندیشه‌ها و زبونی خویها بوده یکدسته یاوه گویانی برخاسته وتنها بهوس قافیه پردازی هرچه بدآموزی‌پیدا کرده‌اند برشته‌شعر کشیده‌اند.وسپس شرقشناسان که درواقع افزارهای سیاستند این شعرهارا بهترین وسیله برای جلوگیری ازتکان وجنبش شرقیان دانسته باهیاهوی ادبیات‌رواج آنهارا چند برابر گردانیده‌اند وماکه ازاین‌حقایق آگاهیم بایدهیچی نکوییم وزبان‌بسته وخاموش‌بنشینیم چراکه مایه‌عداوت و نفاق خواهدبود.

خوب آقای حقیقی، ما درباره شاعران چه گفته‌ایم که مایه‌عداوت باشد؟!. ماشعرهای آنهارا که دربارهٔ جبریگری، باده‌خواری ومستی، و ناپاکی وساده‌بازیو مانند اینها سروده اند نقل کرده گفته ایم اینها بد آموزیست. آیا چنین سخنی مایه‌عداوت و نفاق میباشد؟! مگر میخواستند اینهاراهم نگوییم؟!. آنکسانیکه دربرابر سخنان ماعداوت می کنند مقصود خودرا آشکار گردانند. بگویند: آیا جبریگری (اعتقاداینکه مااختیاری نداریم ونبایدبکوشیم) راستست؟!. آیا باده خواری و مستی شبانه روزی خوبست؟.. آیا ساده بازی بدنیست!؟ سخن خود را آشکار بگویند. دیگر چرا عداوت میکنند؟! دیگر چرابهیاهوی‌میپردازند؟! خود شماهم درجاییکه‌می گویید گفته‌های ماراست است بایدباما همدست گردیدو با نها پاسخ دهید، نه‌اینکه بخواهید مادست‌برداریم. این‌سخن که‌مامیان‌ایرانیان عداوت ونفاق می‌اندازیم‌بسیار شبیه بآنست که کسی دریك لجنزار ناپاکی فرورفته واز سر

تاپا باناپاکیها خیس وآلوده شده، وچون می گویند: بیابااین آب خودرا بشوی و پاك گردان،می گوید: میترسم ترشوم. ایرانیان که‌درتوی پراکندگیهای‌ناپاك‌وغیرتکش دست‌وپا میزنند می‌ترسند که‌ما بمیانشان نفاق بیاندازیم. درینجاست که باید گفت ای‌بیچارگان! ای‌بیچارگان!

اینکه می گویید: مردم‌را به‌اتحاد ویگانگی دعوث کنیم درست‌مانندآنست کـه یك بیماری داروهایی‌را که پزشك می‌دهد نخورد وچنین بگوید: «شما کاری کنید که‌من تندرست شوم این داروهای تلخ چیست که می‌دهید؟!» شمانیز دلتان یگانگی میخواهد ولی می گویید بهیچ چیز ما دست نزنید، یك‌سخنیکه بدلخواه ما نباشد نگویید.

یگانگی‌چیست‌آقای‌حقیقی؟!.. اگر دیگران تنها نام آنرا یاد گرفته‌اند ما معنایش‌را هم می‌دانیم، وراهش‌را نیز پیدا کرده‌ایم، بکوشش نیز پرداخته ایم. یگانگی یکی از بزرگترین آرزوهای ماست واین کوششها نیز درآنرا هست. دراین کشور شما شمرده‌ایم چهارده کیش هست، چندمسلك هست، چند نژاد وزبان هست، که‌تا باینها چاره نشود یگانگی بدست نخواهد آمد.

یگانگی یك‌توده آنست که همگیشان دارای یکراه ویك آرمان باشند، و این یگانگی باید بروی حقایق باشد. مانیز بهمان می کوشیم. مامی‌خواهیم ایرانیان حقایق زندگی را دریافته در پیرامون آن یگانگی نمایند و در راه نشر آن حقایقست که به‌شاعران برخورده وبدآموزیهای آنانرا سنك راه‌خود یافته خورد می کنیم. مامی گوئیم: «هرمردمی‌باید بآبادی کشور خودو نگهداری آن‌بکوشند» این یکی ازحقایقست که میخواهیم در دلهاجا دهیم. ولی شاعران همگی ضد این راگفته‌اند. همگی آنهامردم‌را بجبریگری وبی‌پروایی ومستی‌شبانه‌روزی‌خوانده‌اند. اینست ماناگزیر می‌شویم آنهارا براندازیم. همچنین بیکایك کیشها از بهائیگری وباطنیگری وصوفیگری وآندیگرها که مایه پراکندگی وگمراهی‌است پرداخته ایرادهای خود را می‌نویسیم. راه یگانگی اینست. زیرا آنچه مردمی را بیکراه تواند آوردحقایقست.

آری‌امروزدربرابر این کوششهای‌مایك‌هیاهوهایی پیدا میشود. ولی‌این‌چند گاهه‌است. نتیجه‌این کوششهای ماآنست که‌همه کسانیکه فهم وخرد درست‌دارند

واغراض چشم آنهارا نپوشانیده ازهر دسته‌ای که باشند بسوی ما گرایند ودرپیرامون این حقایق یگانگی نمایند واز آنسوی کسانیکه فهم وخردشان ازکار افتاده که بدلیل گردن نمیتوانند گزاشت یااغراض وسود جویی جلوگیر شان میباشد در برابر ما دسته‌ای پدید آورند وهمچنان هیاهوی‌وایستادگی نمایند. آری‌یکچنین دوتیرگی پدید آمده وروزبروز بزرگتر خواهد بود. ولی خدا میانه‌ما وآنان داوری‌خواهد کرد وآن کسان سزای گردنکشی خود را از دلیل‌ومنطق خواهند یافت وجز این چاره نیست.

آیا شما می‌پندارید اگر مایادیگری آواز بلند کنیم: « ای‌ایرانیان متحد شوید، دست بهم دهید. . » نتیجه خواهد داد؟!. . . مگر ایرانیسان بادلخواه واختیار خود باین پراکندگی افتاده اند که بادلخواه واختیار خود نیز ازآن‌دست بردارند؟!. چنان کاری مانند آنست که شمایك بیماری‌را بینید وباو اندرز دهید که « تندرست شو! دست‌از بیماری بردار!» وشرحی ازسودهای تندرستی برای او بسرایید، وچنین پندارید که نتیجه بدست خواهد آمد، واین ندانید که‌او بامیل ودلخواه خود بیمار نگردیده که بامیل ودلخواه از آن‌باز گردد. اگراین‌گونه آوازها سودی داشت پس چه‌شده که‌آنهمه گفتارها وداد وفریادها که از آغازمشروطه درروزنامه‌ها درهمان زمینه یگانگی گفته‌شده کمترین‌سودی‌ندارد؟!.

آقای ارجمند دراین توده (اگر آزادگان‌رابکنار گزارید) ده تن که دارای یك اندیشه باشند پیدانمیشوند، بااینحال « دعوت باتحاد » چه نتیجه تواند داد؟!. اگر ماراستی درآرزوی یگانگی‌هستیم باید بکوشیم واندیشه هارا یکی گردانیم. یگانگی جز درنتیجه یکی‌بودن اندیشه‌ها نتواندبود. دراینجاست که می گوییم: شما نام یگانگی‌را شنیده‌اید وما معنی آنرا میدانیم وراهش را میشناسیم وبهترین دلیل این‌سخن‌آن یگانگیست که امروز در میان آزادگان پدیدار است. اینها کسانیند که هرچند تنی در جای دیگری میباشند وبیشترشان همدیگر را نمی شناسند ولی همگی یك‌راه را دنبال می کنند چرا که اندیشه هاشان یکی میباشد.

شما اگر تاریخ خوانده اید، چه برانگیختگان خدا وچه دیگرپیشوایان، هیچکدام این نکرده که چون برخاست به آواز بلند بگوید: « مردم یگانگی نمایید » یاستایش از یگانگی سراید، یااز ایستادگی برخی ازنادانان ترسیده‌از

سخن خود باز ایستد، بلکه هریکی راهشان این بوده که باگمراهیها ونادانیها که‌مایه پراکندگی وبی‌پروایی مردم‌بوده بنبرد پرداخته آنهارا برانداخته وراستیها رادردلها جای داده ودر نتیجه همین‌کار یکدسته بگفته‌های او گردن گزارده وخواه وناخواه همدست ویگانه گردیده‌اند وآن برانگیخته با دست همین دسته‌کار خودرا پیش برده. پیغمبر اسلام چه کرد؟!. آیا آواز بلند کرد: « اتحدواایهاالعرب »؟! آیا بستایشهای خشکی‌از « اتحاد » پرداخت؟!. . آیا نه‌آنست که بابت‌پرستی ودیگر گمراهی‌ها نبرد آغازید وازدشمنی‌های بوجهل وبوسفیان‌وبولهب نترسید؟!.

آقای‌ارجمند: شما بسیار دورید وبمن نیزاندرز می‌نویسید. درایران‌تا کیش های شیعی وسنی‌وشیخی ومتشرع و کریمخانی وبهایی ومسیحی وزردشتی وصوفیگری وفلسفه وخراباتیگری ومادیگری ومانند‌اینهاست یگانگی نشدنیست. تابهایی‌بهاییست وشیعی‌شیعی یگانگی در میان نخواهد بود. بهایی خواهد گفت: امام زمان آمده شیعی خواهد گفت نیامده. بهایی باین‌ریشخند نموده وشیعی بآن دشنام‌خواهد داد. بهایی نابودی این‌را خواهد خواست وشیعی بآزار اوخواهد کوشید. تنها این‌دوتا نیست دیگران نیز چنینند.

اینست باید باین پراکندگیها چاره کرده شود وما نیز بآن می کوشیم. شما ازاندك کشاکشی که درباره شاعران رخ‌داده ودریك نشستی دیده‌اید دوتن با هم بمجادله پرداختند، بترس افتاده‌این نامه‌را می‌نویسید ونمیدانید که کشاکشهای بسیار بزرگتر دیگری درپی‌خواهد بود وما تاهمه‌مردم ایران‌را بیك راه نیاوریم ازپا نخواهیم نشست. میدان کوششهای ما تنها ایران نیست ولی این ناگزیریست که نخست ازایران آغاز کنیم.

افسوس آورتر ازهمه آنجمله هاییست که می نویسید: «ازاین راه‌دل‌هموطنان خودرا که جریحه دار وطاقت نمك‌پاشیدن بعوض مرهم راندارد شادوخرم‌فرمایید» من نمیدانم دربرابر آن‌چه‌بنویسم. معنای این سخن آنست که مابانکوهشی که از شاعران میکنیم نمك بزخم‌دلهای ایرانیان میپاشیم. دریغ وصد دریغ! مادر کجاییم وهم میهنان مادر کجایند؟!

خوب آقای حقیقی یکدسته ازشاعرانیکه صدها شعردرجبریگری سروده‌و باصد اصرار بمردم میگویند: « کوشش نتیجه ندارد »، «اختیار دردست شما

نیست » ، « باده بخورید وهمیشه مست باشید » ، « این جهان هیچ و پوچست نکوشید »
این زهرهای کشنده را درلفافه شعرهای شیوای خود دردلها جامیدهند وخونها را
ازجوشش می‌اندازندوعزمهارا میکشند آیا ما ایراد نگیریم چراکه کسانی هوادار
آنهایند؟! نگوییم این دسته شاعران خودمردان پست نهادبوده‌اند که باین بدآموزیها
زبان گشاده‌اند ، چراکه بکسانی گران میافتد ونمك بزخمشان پاشیده میشود ؟ ! . .
گویا شما میخواهید یك توده بیست ملیونی درنتیجه این بدآموزیها ومانند آنها لگد
مال کردند ونابود شوند ، تنهابرای آنکه یکمشت هواداران آنشاعران تاب‌شنیدن
بدگویی ازآنها ندارند ؟ ! . .

آیا این سخن بخردانه است ؟ ! . .

پس چراشما دلتان بآن بچه های بیگناه که امروز گرسنگی میکشند نمی
سوزد ؟ ! . پس چرا بآن زنان ناآگاه که بادلهای پردردزندگی بسرمیبرندرحم
نمی آورید ؟ ! . پس‌چرا بآن روستاییان که دسته رنجبر وکوشنده این کشورند و
همیشه بابدبختی وتیره روزی روبرو می‌باشند دریغ نمیگویید ؟ ! . .

میدانم خواهیدگفت : آنهاچه ربطی باین موضوع دارد ؟ ! . . می گویم
بسیار ربط دارد ! ! . اگر میخواهید ربطش رابدانید یکشب ودوشب چندساعتی
باخود بیندیشیدکه مایه بدبختی این توده چیست ؟ ! . آیا خدا این مردم رابرای
بدبختی آفریده ؟ ! . . آیاساختمان‌تنی یامغزی‌ایرانیان باارو پائیان ودیگران‌تفاوت
دارد ؟ ! . . آیا زمینهای‌ایران‌بارده نیست ؟ ! . . آیا درایران باران‌وآب‌باندازه
کفایت نیست ؟ ! . .بالاخره‌چه علتی درمیان‌است‌که ایرانیان باداشتن یك‌سرزمینی
باین باردهی (که حساب‌کرده‌ایم باید دست‌کم بدوازده برابر مردم کنونی ایران
نان بدهد) گرسنه وبینان میباشند ؟ ! . .

چه علتی درمیان است‌که ایرانیان زهرحادثه شکست خورده وسرافکنده
بیرون میآیند ؟ ! . . یك شب ودوشبی اینها رابیندیشیدکه اگرعلتش راپیداکردیدو
جزازآنست‌که ما می گوییم بمانیزآگاهی دهید .

دیگر چیزها بماند. شما اینرا بیندیشیدکه برای چه‌درایران جنبش‌مشروطه
ناانجام ماند ؟ ! . برای چه مشروطه باین صورت ننگینی افتاد ؟ ! . . این چون‌یك

پیشآمد تاریخیست و تازه رخ داده شما تنها درباره این بیندیشید. تنهااین بجویید که
چشده که ازآن جوش وخروش‌بزرگی که درایران بنام مشروطه خواهی بر خاست و
هزار ها مرد گرامی کشته شدند نتیجه درستی بدست نیامد. شایدشما در این باره
آگاهی چندانی‌ندارید ولی ماداریم وعلت آنرا پیداکرده‌ایم واینك باختصار برای
شما می‌نویسم :

(۱) مشروطه یاحکومت دموکراسی باکیش ایرانیان مخالف است . زیرا
مشروطه میگوید حکومت حق توده است وآنها باید نمایندگانی ازمیان خودبر -
گزینند وسررشته‌کار هارا بدست آنها سپارند. ولی کیش شان می گوید : حکومت
حق ملایان است و مردم باید اختیار بدست آنها سپارند وهرکس دیگری
یاهر مجلسی که به‌حکومت بر خاست جائر است ، نخستین مانع مشروطه اینست
مردم مانده‌اند دودل ازیکسو میشنوندکه باید میهن خودرا دوست داشت ، بقانون
وفاداربود ، بدولت ومجلس فرمانبرداری کرد ، وازیکسو کیش شان میگوید میهن
پرستی کفر است ، قانون اساسی برخلاف شریعت میباشد ، مالیات دادن‌حرامست ،
بسربازی رفتن گناه است .

(۲) دسته‌هایی درایران‌که اگر نامهاشان ببریم دشمن خواهند گردید
هریکی برای خود آرمان وسیاست دیگری دارندکه نه تنها درپیشرفت ایران هم
اندیشه نمی باشند سود خودرا دربدبختی ایرانیان ونابودی آنهامیبینند واینهاهمیشه
مانع‌کارند . مثلاهمان کردهای رضائیه همیشه منتظرندکه دولت‌گرفتارگردد وآنها
بمیان افتند وتاراج‌کنند وبستان برند ودم ازاستقلال زنند . مثلا بهائیها آشکاره می
گویند : «لیس‌الفخر لمن یحب‌الوطن بل لمن یحب‌العالم» وهمیشه‌خودرا ازایرانیان
کناره میگیرند . دیگران راخودتان میدانید .

(۳) همان یادگار های زمان مغول که شماهواداری ازآنهامینمایید ازهرباره
با اندیشه دموکراسی مخالفست . زیرا ازیکسومبنای‌همه آنها بشاه‌پرستی وزیردستی
وزبونیست. همان‌گلستان سعدی ، همان بوستانش‌برای دوره دموکراسی زهر است،
همان‌خمسه نظامی بااندیشه‌مشروطه مخالفست ، همان‌بندهاواندرزهاکه آنان‌سروده‌اند
برای این دوره بسیار زیان آور است .

پادشاهان‌از برای‌مصلحت صدخون کنند، صلاح‌مملکت خویش خسروان دانند،
رخنه‌گرملك سرافکنده به

بادشه سایه خدا باشد
هرعیب که سلطان بپسندد هنر است

پیش خرد شاهی و پیغمبری — چون دو نگینند بیك انگشتری

اینها سخنان نیك آنزمان است‌ولی برای این زمان سراپا زیان میباشد و بودن اینها ناگزیر است که جلو پیشرفت اندیشه دموکراسی را بگیرد . ازیکسو هم مبنای مشروطه بآنست که مردم کشور راخانه خود بدانند ودرراه آبادی‌آن از هیچ کوششی بازنایستند وبرای نگهداریش ازسروجان بگذرند .درحالیکه‌سراپای گفته‌های آنشاعران براینست که کوشش سودی ندارد : «بودنیها بوده است» .

بخت ودولت بکار دانی نیست — جز بتائید آسمانی نیست
خون خوری گرطلب روزنهاده کنی، جهان‌وهرچه‌دروهست‌هیچ‌درهیچست
اگر روزی بدانش در فزودی — زنادان تنگ روزی تر نبودی
خوش باش ندانی زکجا آمده ای — میخور که ندانی بکجاخواهی رفت
فلك بمردم نادان دهد زمام مراد — صبروظفر هر دو دوستان قدیمند

اینها وصد مانند اینهاکه فلسفه بی‌غیرتی وتنبلی است دیوانهان شاعران را پرکرده‌است‌وشما می‌بینید که بیابی آنهارا بچاپ رسانیده بدست جوانان میدهندو بدینسان اندیشه کوشش ومیهن پرستی را دردلهای آنان سست میگردانند .

(٤) درایران پس از مشروطه یکبارهیاهوی‌مادیگری رواج سختی گرفت: «زندگانی‌مبارزه است» ، «آدم‌باید زیرك‌باشدوپول‌دربیاورد» «میهن چیست؟!. غیرت چیست ؟!. که گفت دزدی بداست ؟!. » اینهاچندان بشتاب درمیان‌جوانان پراکنده گردید که جای حیرت بود .

اینهاست علت ناانجام ماندن مشروطه.درنتیجه این آلودگی‌هاست که‌جنبش مشروطه نه تنها ایران را پیش نبرد وآنرا درصف دولتهای دموکراسی آبرومند جهان قرارندادبلکه هرچه نابسامانتر وبدبخت ترگردانید واین بیچارگی امروزی ایرانیان ، واینکه‌بچه‌های بیگناه‌گرسنه‌می‌مانند ،وزنان ناآگاه بادردوغم‌روبرویند، روستائی درزیرپالگدمال میشودباعث‌همه‌آنها اینهاست . اینست‌رابطه‌آن گرفتاریها باشعرهای شاعران .

این چیزی است که ما بدست آورده‌ایم ومیدانیم . اکنون شما و همه آنکسانی که دل ریش دارند و نکوهشهای ما ازشاعران نمك بزخم آنها

شمرده میشود بنشینید وبیندیشید اگر مطلب را جزاین یافتید بمانیز آگاهی دهید. بسخن بیش ازاین دامنه نمیدهم . این رانوشتم‌تاشما بدانید که هوس درکار مانیست. بدانید که ما این راهرا بخواست خدای بزرگ وبرای‌رستگاری ایرانیان وجهانیان آغاز کرده‌ایم وباکسی دشمنی نداریم . اکنون شماودیگران‌نیز بیندیشید وبمایك پاسخی دهید وامید مندیم ازاین گفتار های مانرنجید .

یك نکته‌ای راکه باید درپایان سخن بیفزایم آنست که ماخرسندی نداریم کسی ازیاران‌ما به‌چخش (مجادله) برخیزدودراین نشست‌وآن نشست‌بهیاهوبپردازد، خرسندی نداریم‌کار بلعن ونفرین شاعران یادیگران‌بکشد . ما بااین شاعران‌بدیم وخواهیم کوشید دیوانهای آنها را نابودکردانیم . ولی اینکارراهش‌چخش وهیاهو نیست . من بازادگان مینویسم : شما درپی کسانی باشیدکه درپی فهمیدن ودانستن میباشند وبآن کسانست که درصدد بازنمودن حقایق باشید . هرکس رادیدید که در صدد مجادله است‌رهاکنید وبخودش واگزارید . باهرکه بگفتگومیپردازیدنخست شرط‌کنید که گفتگو ازروی ودلیل وفهم‌باشد وپای هیاهوبمیان نیاید . درنشست‌ها اگر ازکسی ایراد شنیدیدپاسخ دهید ، واگردیدید مقصودش‌چخیدن است بگویید ایرادش را بنویسد . بهرحال چنانکه بارهاگفته‌ایم‌سخن‌رابمجادله ودشمنی نکشانید که آن خودزیان است .

کسروی

***

این گفتار درشماره‌های اخیرروزنامه‌پرچم بچاپ رسیده بود . ولی‌چون‌دریك زمینه بسیار ارجداریست دو باره آنرا دراینجا آوردیم .

کسانیکه بگفته‌های ماگردن‌نمی‌توانندنهادوپاسخی‌نیز پیدانمی کنندبهانه‌هایی برخ مامی کشند . یکی ازآنها اینست که‌امروز باید دراندیشه گرسنگی مردم‌بود . دیگری آنست که باید مردم را بهمدستی ویگانگی دعوت کرد نه‌اینکه بمیانشان نفاق انداخت .

اینها ازبهانه‌های گیرای آنکسانست . درین گفتار بهردوی آنها پاسخ داده شده وجای تاریکی بازنمانده . ولی نمیدانم آقای‌حقیقی این‌گفتارا خوانده یانه ؟.. آیا پس‌از خواندن‌بحقایق پی‌برده‌یانه ؟ . بهتر است بااینها پاسخی نویسد تا بدانیم بچه نتیجه رسیده . ماامید مندیم به‌نتیجه خوبی رسیده است .

پرسش - پاسخ

پرسش :

۱ — دریغ دراصطلاح شما بمعنی مضایقه است یاافسوس ؟.

۲ — انگیزه که درفرهنك پیمان بجای علت بکار میرود درنوشته‌های برخی پیمانیان بجای سبب وباعث وجهة هم بکار میرودو بدیده‌من راست نمی آید . چه آنکه هریك از کلمه‌های علت ـ سبب ـ باعث ـ جهة مورد استعمال ویژه‌ای دارند مثلا اگر کسی بیمار بوده وازخوردن فلان دارو بهبودی پیدا کرده نمی‌توان گفت بعلت خوردن فلان دارو دردش درمان گردیده بلکه باید گفت فلان دارو سبب (باعث) بهبودی گردیده‌یا اگر فلان مرد با بهمان مرد دوستی‌دارد نمی توان گفت بعلت فلان باهم دوست هستند بلکه باید گفت بجهة فلان با هم دوستی دارند و تقاضایم این است که نظریه خودرا مرقوم دارید تا اگرمن دراشتباه‌هستم وکلمه انگیزه‌را بجای کلمه‌های علت وسبب وباعث وجهت میتوان استعمال کرد بدانم و از تردید بیرون آیم وگرنه کلمه‌های چیز بود وشوند که درفارسی معنی باعث وسبب‌دارند پیشنهاد می‌نمایم که اگر درنزد شما راست باشد پذیرفته گردد .

لار : آگاه

پاسخ

۱) ما « دریغ » را اززبان گرفته‌ایم وتاکنون بهمان معنی‌ها که درزبان می‌داشت بکار می‌بردیم چنانکه آقای آگاه می‌دانند« دریغ » درفارسی برای‌نشاندادن اندوه خود بهنگام از دست رفتن یك چیز گرانبها بکار می‌رفت . مثلا کسی را دوستی مرده آه می کشد وی گوید : « دریغ آن دوست گرامی» یاکسی درپیری افسوس خورده چنین میگوید : « دریغ آن روزهای خوش جوانی » .

معنی نخستش این بود . لیکن سپس آنرا بمعنی « مضایقه کردن » نیز بکاربرده‌اند ودراین معنی‌بیشتر شناخته گردیده . مثلامی گویند: «ده‌ریال وام‌خواستم ازمن دریغ داشت » .

مانیز تاکنون پیروی ازدیگران کرده دریغ‌را دراین دومعنی بکارمیبردیم

ولی اکنون که سخن بمیان آمده می بینیم‌دراینجا یك ایرادی هست زیرا اینگونه دو معنایی برای یك کلمه نشان ناتوانی زبان شمرده شود. زیرا چه‌بسا که‌دریك جمله خواست گوینده فهمیده نگردد . همین اکنون اگر کسی سخن از ناشکیبایی مردی بمیان آورد وبگوید : « بمرك‌یك کودك دریغ‌میگفت» شنوندگان خواست اورا نخواهند فهمید ودریغ گفتن‌را جز بمعنی «مضایقه» نخواهند گرفت .

اینست میخواهیم ازیاد آوری آقای آگاه سود جسته بآن‌کلمه چاره کنیم بدینسان که چون « دریغ کفتن » یا « دریغ داشتن» درمعنی مضایقه شناخته تر است مانیز آنرا تنها دراین معنی بکار ببریم . چیزیکه‌هست باید آنرا برویه‌کار آورده « دریغیدن » بگوییم وجدا شده‌ها ازآن پدید آوریم (دریغید، می‌دریغد، ندریغ . . .) .

اما معنی نخست دریغ ، چون «افسوس» را بهمین معنی دردست می‌داریم از این پس همان‌را بکار برده‌از «دریغ» چشم پوشیم .

۲) درزمینه‌پرسش دوم‌نیزایرادآقای‌آگاه بجاست . ما دراین باره نیز تا کنون یك‌زمینه روشنی‌نداشته‌ایم . «انگیزه»را که مابکارمی‌بریم‌ازریشه«انکیختن» است وباید آنرا درجاهایی بیاوریم که انگیزشی درمیان باشد . باین معنی : جایی باشد که پای خواست (اراده) درمیان باشد . . مثلا کسی‌خانه خودرا میفروشد و چنین می کوید : انگیزه این‌کار تنگدستی است باینمعنی که تنگدستی او را بفروش خانه برانگیخته است .

پس در جاهای دیگر این کلمه را نتوان آورد ، واینست ماپیشنهاد آقای آگاه‌را پذیرفته کلمه « شوند » (باپیش شین وزبرواو) را می گیریم که از این پس درنوشته های خود بجای کلمه هـای « جهت و سبب » بکار ببریم مثلا کسی بیماراست‌بگوییم: « شونداین‌بیماری پرخواری‌وناپرهیزی‌است»، یك‌خانه‌آتش گرفته بگوییم :« شوندش آن بوده که در نزدیکی در آتش روشن کرده اند وزبانه آن بدر نیز رسیده وسوختن گرفته »

مابیك‌چنین کلمه‌ای نیازمیداشتیم وازآقای آگاه‌خشنودیم که‌یادآوری کرده‌اند. نیزمامی‌توانیم ازآن « کار» آورده‌جدا شده‌ها بگیریم . مثلا بکسیکه‌خشمناک گشت بگوییم : « چه شوندیده که چنین خشماگید ؟ ! . . » (چه سبب شده ؟ ..)

همچنین توانیم آنرا «گذرنده» گردانیده (شوندانیدن) بکار ریم. مثلا بکسی که دریك خانه‌ای باجاره می‌نشیند ودر سایه بی‌پروایی او خانه آتس گرفته وسوخته بدویم: «چون توشوندانیده‌ای باید تاوانش را بگردن کیری» بدینسان از کلمه‌های «مسبب وباعث» نیز بی‌نیاز خواهیم کردید. نیز بکلمه «چیز بود» که یکی دیگر از کلمه‌های پیشنهاد کرده آقای آکاهست نیاز نخواهدماند.

ما درنوشته‌های خودکاهی‌نیز کلمه «مایه»را می‌آوریم. ولی آن بایددرجایی باشد که معنی «رویش»را بخواهیم. مثلا بگوییم: بفلان پروایی نکردند واین مایهٔ رنجش او کردیده بدشمنی انجامید. هرچه هست این یك‌معنی «مجازی‌است» چنانکه بهمین معنی کاهی کلمه «سرچشمه» را نیز توان‌آورد.

بدبختیهای تودهٔ ایرانی

چندی پیش جوانی روزنامهٔ پرچم بدست داشت ومیخواند چون تمام کرد روبمن کرده کفت: این‌را که نتوان روزنامه نامید. من هرچه گشتم مقالهٔ که شرح بدبختیهای توده‌را دهد ندیدم. مگر فلان روزنامهٔ مردآزادیا اقدام را نمی‌خوانید، ونمی بینید چه‌انقلابی‌ازنوشته هاشان در دلها پیدا میشود؟!. این‌بود داوری یك جوان درس خوانده درباره روزنامه ها. من دلم باین جوانان میسوزد که ازخواندن حقایق می‌رنجند ولی عمرخویشتن‌را بخواندن همان نامه‌های «شور انگیز» (بقول خودشان) ورمانهای مضره میگذرانندوتباه مینمایند این جوانان زهر میخورند اما چون شکل ظاهرش خوش آیندست بیم و هراسی بخود راه نداده وخوشوقت میشوند ولی افسوس که ریشهٔ عمر خودرا می کنند!

راستی که آوخ! آوخ‌ازاین جوانان! اینان مایلند که روزنامه‌مقالاتی بنکارد سراسر ناله وزاری باشد. چه خواستار وسیلهٔ برای گریه وبرانگیختن اندوه یا بگفته‌خودشان احساسات‌هستند، همانها از درد مینالند ولی‌راه چاره را پیمودن نمی خواهند. آخر کسی نیست ازاینان بپرسد: مگر گریه‌وزاری‌چندساله کافی‌نیست؟

آری تودهٔایست دوست دار ظاهر وظاهر سازی ولی از درمان و چاره گریزان!

اگرتاامروز پیروی‌ازعقاید فلان رمال بیسواد کرده‌اندامروزه حاضربدوزی ازآن‌نیستند. اگر تاحال پایبند نحوست روز سیزدهم بوده‌اند اکنون آماده نبرد باآن گونه پندارهای بی‌پا نیستند! اینان یارای‌آن ندارند که ازخواب چند ساله بیدار شده وبخود نهیب زنند که‌اگر تاامروز پندارهائی نادرست‌را پیروی میکردم کنون خواهان حقایق گردم. بااین‌ترتیب ازاین‌توده چشم نیکی نتوان داشت، همین آنهارا بس که بگریند ودل خوش کنند که دل‌سوزیم و کشوردوست!

جای خنده است که خیلی شان پایبند بکشور ومیهن پرستی‌نیستند! آنانرا چه فرق که بیگانکان براین‌جا دست یابند، برحالشان چه تأثیردارد که مملکت‌از دست‌میرود؟ برود! وبیگانه‌مسخره‌شان میکند بکندتنها این باشد که‌دراویش بآنان صحبت‌های دینی کنند و گفتار هایی از «عظمت اسلام» برانند. هرخاکی بسراین ملت میریزد بریزد ولیکن زنانشان را اجازه چادر بسر کردن دهند! ایران‌را هر کسی‌تصاحب میکند بکند اما آنانرا آزاد گزارند که بنمایشهای ننگین محرم پردازند. آیا دین داری اینست؟ آیا خدارا خوش میآید که تودهٔ بدبخت شوند ولی دین اینچنانی‌را داشته‌باشند؟ دینی که فعلاخرافات‌چون خاکستری‌روی آنرا پوشانیده!.

بسیاری ازهمین جوانهای پندار پرست‌شکایت ازاوضاع خراب ایران‌مینمایند درحالیکه خود قدمی‌درراه کمك جلو نمیگذارند. خود خواهی پرده‌ایست که‌پیش چشمهاشان کشیده شده و ازدیدن حقایقشان بازمیدارد این حال جوانان‌بوده‌پیران بدتر از آنها.

عده زیادی ازتوده ایران که پیرو ملایان هستند چنانچه‌نوشته شد خدمت بکشور را حرام دانسته ودولت‌را غاصب حکومت میدانند ـ ملایان؟ کدام ملایان؟ آن ملایانی که چون خواسته میشود که اگر مایلند باداره‌کردن کشور قدم فراتر نهند وزمام کارهارا بدست گیرند گوئی اینان همانها نبودند وادعائی نداشتند، ساکت مانده وکاری جزهووجنجال‌انجام‌نمیدهندآری‌البته‌بپاسخ‌ساکت خواهندایستاد، چه نیك میدانند که‌کشور را راه‌بردن‌نتوانند. میدانند که هیچکاری جزمفتخواری نمی‌شناسند. خود پی‌برده‌اند که چه اختلافی بین‌شان حکمفرماست هیچگاه ملایی حاضرباطاعت دیگر ملا نخواهدشد آنجاست که کارشان زارست. خنده دارتر اینکه همین‌ملاها که‌دولت‌را غاصب حکومت میدانند چشمداشتهائی بیجا ازدولت دارندمثلا

اگرامروزه درفلان‌ناحیه‌اشراردرازدستهائی کرده‌واموالشان بیغما برده ونابکاریهائی نمایند بادلی پردرد زبان بشکایت کشایند وخواهان رفع‌شر شوند ! شگفت‌کاریست کار اینان ! خود بدولت‌پای‌بند نبوده باز ازآن‌خواستار دستگیریند . آنان‌سزاوار اینگونه بدبختی‌وگرفتاریند که اکنون دامن‌گیرشان شده . اگر نیك‌بیندیشید بلااز آسمان نازل نشده وگرفتاریهاشان نتیجهٔ زیارت نرفتن وروضه گوش نکردن‌نیست تنها دراثردوری‌شان ازکار وپراکندگی هاست‌وگرنه خدارا بامردم دشمنی نتواند بود ، مگر خدافلان حکمفرمای جباراست که‌باین بهانه‌ها بشررا مقهور بلاگرداند اینان زنهاراکه یگانه وسیلهٔ تربیت‌وتنها مربی‌بچگان بیگناهند بافکار وپندارهای پوچ خویش آلوده کرده وتعلیمشان میدهند کـه بدبختیهای کنونی مافقط نتیجهٔ چادر بسر کردن شماهاست ، ذلت‌مان براثر برچیده شدن دستگاه روضه خوانی و سستی ایمانشان بائمه اطهار است .

عجبا مگر در کشورهائیکه‌مردم‌پای‌بند باین‌پندارهانیستندمانندسویس‌ودیگر جاها ملت درگرداب فنا غرق‌اند ؟ نه

باید بآن ملائیکه این افکار را درجامعه منتشر میکند گفت :

شما بسی دورید از سبب بیچارگی توده ، چادر بسرنکردن زنها ودختران دلیل چیرگی بیگانگان برایران نیست ، برچیدهٔ شدن روضه خوانی های خالی از حقیقت‌تان علت زبونی این‌مردم نبوده . منتها تعالیم ناراست‌شما وامثالتان پیشوایان سایر فرق است که خاك مذلت وزبونی وبیچارگی برسر این ملت بیچاره‌ریخت آری شما ویارانتان ۱۵ ملیون جمعیت این کشور را باهم دشمن کرده وتخم نفاق در بین شان پراکنده ساختید آنکاه بیگانه بهانه جوئی کرد وبرشما تاخت وزمین‌تان تصاحب نمود ! شمائید که برسر عقاید بی‌پای خود ایستادگی کرده وبر سر هوس خویشتن توده‌را فلك زده نمودید هنوز هم کناره نمیکشید وبرسر شیعیگری وسنی گری ، یاشیخی گری ومتشرع گری وسایر هوسها باهم درنزاعید اکنون هم نمی-خواهید دست ازسر مردم بردارید ، نمیخواهید بیچارگان راه زندگی آموزند و برخطاهای گذشته خود آگاه شوند مبادا که مشت شما باز شود ! اگر ملت مردم بخردی بودند می‌بایست بجای مختار وهمراهانش شماها را محاکمه کرده بجزای کردارتان برساند .

ا . ژ

پرچم : این گفتار را آقای ژیلا چندماه پیش نوشته بودند وچون‌روزنامه نبود چاپش بدیر افتاده . بهرحال‌ما ازسهشهای‌پاك اینجوانان خشنودیم وامیدمندیم بزودی نتیجه اینها پدیدار خواهد گردید .

چرا بازپس میگردیم ؟..

از هنگامی که شاه پیشین کناره‌گرفت و از کشور بیرون رفت ملت ایران باسرعت بیمانندی روبقهقرا بازمیگردندند . همه بگمان اینکه‌تمام کارهای شاه‌پیشین بدبوده بعکس کارهایش عمل میکنند . دراین شهر اهواز که جایگاه رفت وآمد مسافرین ازبرون ودرون کشوراست هرروز صدها تن زاین کشور بیرون رفته و با پول زیادی بکشور همسایه (عراق) رفته به‌جیب چند تن متولی وبیگانه داده‌و ازاین راه میخواهند گناهان خودرا بشویند ونزد خداروسپید باشند . روزبروز بر عدهٔ آنان می‌افزاید وهرکسی سعی میکنند که پول بیشتری بدست آورده بکربلاو نجف برود ودرعوض چندین هزار تن‌را گرسنه وبی‌خانمان‌نمایند. اینان میروند و هزاران‌گدای وبیچاره برسکنه این شهر افزوده‌میشود . اینان میروند ودست‌هزاران گرسنه ونالان دربی آنان دراز است . بلی‌اینان میروندبلکه‌نزد خدا پاك وروسپید باشند افسوس ! صدافسوس !

شاه پیشین تمام اینکارهای دور ازانسانیت‌را برانداخت ولی افسوس که‌او بازور این کارهارا انجام داده وپس از اودرباره بحالت پیشین خود بازگشت کـه بدبختانه می‌بینیم دولت هرروز برای هزاران تن جواز خروج بیرون میدهد .

یکی دیگراز بدبختیهای‌ما باز گشت زنان به‌سیاه چادراست . زنان‌باسرعت شگفتی به دورهٔ پیش‌از ۳۳۱۴ باز میگردند درتمام شهر زنان بیشتر باچادر وپیچه بیرون میروند و کسی ازآنان جلو نمی گیرد وبدبختانه این خود یك‌نوع مردم‌فریبی شده است .

در ین نزدیکی‌ها مردی بنام انصاری باین شهر آمده وگویا خیال درست کردن مدرسهٔ را دارد کـه درآنجا زنان ومردان رفته ودرسهای بدبختی را فرا کیرند میخواهند کتابهای مفتاح ومعراج نامه‌وفالنامه یاد آنها دهند وآنهارانابود نمایند ودر روضه خوانی‌ها نیز پولهای زیادی برای او جمع آوری شده است آقای کسروی‌خوب بنگرید که‌ماچگونه بقهقرابازمیگردیم. کی‌هاپیشوایان‌مابوده‌و بماچه‌یاد میدهند. خدایا ماکی ازاین تنگنای‌فلاکت‌بار بیرون‌آمده وسرافراز خواهیم‌بود.

اهواز پ

پرچم : اینها همه دلیلست که‌این توده که‌تااز ریشه پاك نشودهیچ کوشش سود نخواهد داشت . آری رضاشاه بکارهایی برخاست ولی چون‌همه بازور فشار می‌بود نتیجه‌اش جزاین نتوانستی بود .

درپیرامون «حافظ چه‌ی گوید»

خندیدم آری ازخواندن « حافظ چه‌میگوید » خندیدم چرا ؟.. برای اینکه حساب کردم اززمان حافظ تاکنون چهل سال میگذرد ودراین هفت قرن کسی در این کشور ایران یافت نشد که‌حقیقت شعر وشاعر برا آنطور که باید وشاید بشناساند وتوده جاهل ویاسطحی ایران را از نیك‌وبد دواوین شعرا بیاگاهاند فقط در این دوره آقای کسروی بدون آنکه‌توجهی به‌نیك وبدگوئی دیگران داشته باشد حقایق مسلمی از غزلسرایان بعنوان حافظ چه‌میگوید پراکنده گردانید . گرچه شعرهای حافظ خیلی جذاب است ولی برای اشخاص خوش گذران وکسانیکه از دست رنج دیگران بدون رنج بردن خوش میخورند وخوش می‌نشینند وشعر خواندن وبافتن‌را برای خود هنر میشمارند . آیا این اشخاص وجدانا ثوابکارند ؟ این تیپ ازمردم مورد نیازمندی جامعه هستند ؟ این‌دسته بزندگانی توده کمك‌میکنند ؟ اگراین تیپ درکشور نباشد زیانی متوجه کشورمیشود ؟ خندیدم برای‌اینکه از زمان کوچکی تاکنون بیش‌ازهزار جلدازخطی‌وچاپی‌دیوان‌حافظ‌درداخله کشوروخارجه‌ازپیش‌چشم گذرانده وصدها مرتبه غزلیات حافظ راخوانده وشنیده وامروز اگرکسی وجدانا ازمن بپرسد ازخواندن دیوان حافظ چیزی‌که بدرد کوچکترین امر زندگانی‌این جهان ونیك بختی آنجهان خورد آموختهٔ جواب شایستهٔ ندارم مگرخنده ازطرفی میتوانم هزارها مردان‌را ازهر طبقه اهل کشور بشناسانم که سرگشته ودلباختهٔ غزلیات‌حافظ‌بوده‌درصورتیکه آنهاهم‌ازمعانی‌غزلیات‌حافظ‌بی‌بهره وازهریك برسش شودمی‌گوید(المعنی فی بطن‌الشاعر)خنده‌ام‌برای‌اینست که‌شکم‌شاعرچقدر بزرك‌است که این‌همه‌معانی دراوجای‌گرفته‌وشکمش‌هیچ ازحال طبیعی‌خارج نمیشودآری‌بارهٔ‌ازشعرهای پیشینیانان‌که دستور اخلاقی ویا روش زندگی ویاجنبهٔ علمی دارد نمیشود در ردیف غزلیات عاشقانه ساختگی پنداشت ولی بیشتر ازغزل سرایان ماکه نان‌یکمن چهار شاهی گوشت وروغن بهمین تناسب ارزان میخورده‌اند گفته‌های آنان برای توده وجوانان کشور ما زیان‌آور است وبایستی دراین زمینه چارهٔ اندیشید والبته نتوان ازتمام گرد آورده‌های شعرا چشم پوشی کرد وندیده انگاشت . پس‌چه باید

کرد ؟.. بعقیده من باید وزارت فرهنك درتحت نظر مردمان دانشمند اجتماعی همانطوریکه کتب کلاسیك راتحت نظر گرفت وهیئت نویسندگان به جمع آوری پرداختند همانطور تمام گرد آورده‌های شعرای باستان‌را بررسی کرده قسمت‌های اخلاقی واجتماعی واقتصادی سیاسی وپندیات ودیگر چیزهاکه سودش عمومی است برگزینند ودردسترس همه بگذارند وقانونی‌هم‌بگذرد که غیر ازآن دواوین منتخبهٔ وزارت فرهنك دیگر دیوانی بچاپ نرسد وازخارج مملکت هم چاپ‌شده‌اش‌وارد نشود تابمرور زمان دواوین شعرا که‌تشویق به میخوارگی‌وساده‌پرستی‌ودیگر چیزها که‌خردراازکارمی‌اندازدمی کندوبرای‌تن‌پروری اشخاص مستعد راآماده میسازد پاك شده پندواندرز ودیگرآموختنیهای نیکوجایگزین آن‌اشعارموهون گردد امیدواریم آقای کسروی که بانیتی پاك دراصلاحات شئون‌زندگی جهانیان بویژه ایرانیان‌قدمی برداشته‌اند موفق باشند تابراهنمائی خرد از بوالهوسیهای کودکانه توده جوان را بسوی نیکی رهبری کنند .

محمدباقر گوهرخای

پرچم : ازآقای‌امجدالواعظین(گوهر خای کنونی) سپاسمندیم که این‌هواداری راازحقایق‌نموده اند . امااینکه نتوان‌ازتمام‌گرد آورده‌های شاعران چشم‌پوشی کرد دلیل برایش یاد نکرده‌اند . آنچه‌ما میدانیم میتوان چشم‌پوشید وبایدهم‌پوشید مایك عنوانی‌برای گفته‌های شاعران پیدا‌نمی کنیم ونمیدانیم‌بآنها چه‌نامی دهیم.اگربشاعران عنوان راهنمایی وپند آموزی وبآن شعرها نام پند یااندرز دهیم راهنما یاپند آموز کسی تواند بود که نیك ازبد بشناسد وهمه سخنانش سودمند باشد . کسانیکه در گفته‌های خودشان همه‌گونه رسوایی ازخودنشان داده‌اند بگفته‌های‌نیك‌آنان‌نیزارج نتوان‌گزاشت . شما اگر یك مطربی بخانه‌تان بیاورید اونیز درآن جست وخیزها وآوازه خوانیهاش گاهی جمله‌های پندآمیزی گوید ، آیا توان‌ازمطرب‌پندپذیرفت؟! یکدسته‌یاوه‌گویانی‌باآلودگیهای‌بسیار کجا وپند آموزی کجا ؟ ! اگر جزاین عنوان دیگری‌در میان‌است بگویند تا مانیز بدانیم .

گزارش پانزده روز دوم فروردین ۱۳۲۲

۱ - جنگهای جبهه تونس – در تمام زمستان گذشته که نیروی سرخ مشغول حمله و پیشرفت بود طبعاً دیده جهانیان بسوی جبهه روس کشیده شده و همه منتظر بودند تا نتایج این حمله‌های سخت و خونین را مشاهده نمایند. بمحض سپری شدن فصل سرما آتش جنك درجبهه شرق رو بخاموشی نهاده و از آغاز سال نو ۱۳۲۲ درخاك تونس باشدت هرچه تمامتر شعله‌ور گردید. ازاین رو توجه ملل دنیا دوباره بسوی شمال افریقا معطوف شده و مطلعین از تاریخ جهان فداکاریها و شجاعت سربازان کارتاژی را بیاد آورده و برآن انتظار دارند نتیجه این کشتار و خونریزی را که درمیهن آنیبال رخ میدهد مشاهده کنند.

چنانکه در گزارش پانزده روز اول گفته شد سپاهیان ژنرال مونتگومری پس‌از شکستن خط « مارت » نیروی محوریان را درساحل دریای مدیترانه و از کنار شط‌الجرید تعقیب نموده پس از تصرف بندر « قابس » و گذشتن از تنگهٔ بین دریا و شط الجرید بحدود صحرای « العکاریت » رسیدند. چون در این حمله و پیشروی بسیار تند و سریع واحدهای ارتش‌هشتم انگلیس خسته و فرسوده شده بودند ژنرال مونتگومری تماس را با دمداران نیروی محور بریده و سربازان خود راحت باش داد.

این وقفه ناگهانی که‌در بحبوحه نبرد رخ داد بعضی‌هارا باشتباه انداخته و تصور نمودند که‌مدت آن‌طولانی بوده و یادرنقشهٔ جنك فرماندهی متفقین تغییراتی بعمل خواهدآمد! ولیکن کارشناسان امورجنگی معتقد بآرامش طولانی دراین‌جبهه نبوده وچنین اظهار نظر میکردند:

اولا سرعت در حرکات جنگی وغافلگیر ساختن دشمن یکی ازصفات بارز مونتگومری بوده ثانیاً ادامه آرامش دراین جبهه به نیروی محور فرصت میدهد تاوسایل دفاع‌را در تونس وبندر بیزرت بهتر فراهم آورده واستحکامات اطراف این دوشهر را کامل‌تر سازد.

درستی این‌عقیده بزودی آشکار ودیده‌شد که‌راحت باش نیروی متفقین بیش از یکهفته بطول نیانجامید واز بامداد روز سه‌شنبه ۱۶ فروردین در منطقه صحرای « العکاریت » دوباره بحمله پرداختند واینك دامنه هجوم ثانوی متفقین تا بامروز

کشیده‌شده وجلوداران سپاهیان انگلیس وامریکا پس‌ازتصرف‌شهر وبندر (سفاکس) وبندر (سوس) و (الفندادیل) بحومه شهرستان (تونس) رسیده‌اند!

یك قسمت ازسپاهیان ارتش پنجم امریکا ودسته‌های فرانسویان جنگجو نیز پس‌ازتصرف وعبور از شهر کوچك (مکناسی) درجبل شمی بارتش هشتم انگلیس ملحق شده متحداً روبسمت شمال بپیشروی خود ادامه میدهند.

درآغاز حمله بتونس که‌سه ارتش نیرومند (ارتش هشتم انگلیس - ارتش یکم انگلیس – آرتش پنجم امریکا) هریك بطور جداگانه به‌پیکار مشغول بودند پس‌از تصرف شهر (قیروان) ازطرف ارتش یکم انگلیس هرسه ارتش بهم پیوسته و بایکدیگر مربوط شدند. درنتیجه عملی شدن این کار میتوان گفت مرحله دوم نبرد تونس بپایان رسیده و از این به بعد باید منتظر نتایج آخرین مرحله جنك تونس بشویم.

ازهمان روزیکه خط مستحکم (مارث) بوسیله ارتش هشتم شکافته شده ونیروی مارشال‌رومل شروع بعقب نشینی کرد آرتش پنجم‌امریکا ازشمال‌شط‌الجرید جناح راست نیروی محور را زیر تهدید قرار داده و هر آن خطر بریده شدن خط رجعت سپاهیان محور زیادتر میشد وحتی یکی دونفر از کارشناسان معروف جنگی اظهار عقیده نموده وچنین گفتند: «مارشال رومل دیرتر ازموقع بعقب‌نشینی پرداخته‌است وبهمین‌سبب‌وغفلتی که‌نموده‌بخش مهمی ازسپاهیان مشارالیه در این‌جبهه بسیار تنك که‌وسایل حمل ونقل کافی نیز دراختیار ندارد بمحاصره افتاده واز بین خواهند رفت!»

ولیکن‌طبق گفته رادیو آنکارا این مارشال آزموده برای دفعه دیگر بنبوغ سربازی خودرا بمنصهٔ ظهور رسانیده و بانهایت تهور وخون‌سردی ازدامیکه برای او گسترده بودند بیرون جست!؟

نظر باینکه اطراف تونس وپیرامون بندر « بیزرت » کوهستان بوده و دارای پست وبلندیهای زیادی میباشد وبعلاوه ازهمان ابتدای‌اشغال تونس فرماندهی آلمان‌چنین‌روزیرا پیش‌بینی‌مینمود بقدرمقدور باستحکام‌این‌دو نقطه کوشیده‌است بنابراین احتمال‌قوی‌میرود مرحله آخری جنك تونس‌مانند دومرحله پیش‌سریعاً خاتمه نیافته ومدتی نیروی‌متفقین رامشغول‌سازد. زیرا علاوه ازاینکه‌رفتن آلمانهااز تونس‌وافتادن‌تمام‌قاره

افریقا بدست متفقین راه دریائی مدیترانه را برای کشتی های متفقین هموار ه ساخته و طول مسافت انگلستان را به کانال سوئز از ۲۱ هزار کیلومتر به ۴۸۰۰ کیلو متر تقلیل میدهد کشور ایتالیا نیز درخط مقدم جبهه قرار گرفته و برای بمب افکنهای مهیب امریکا نزدیکترین هدف خواهد شد بنابر این فرماندهی آلمان تا آنجائیکه میتواند و وسایل موجودی اجازه میدهد از تخلیه خاك تونس خودداری کرده وتا آخرین حد امکان پایداری خواهد نمود والبته درظرف اینمدت ازیکسو بتحکیم بنادر ایتالیا و نقاطیکه احتمال پیاده شدن نیروی متفقین میرود اقدام و از سوی دیگر مؤسسات وکارخانجاتیرا که در سواحل ایتالیا قرار دارند بداخله کشور و بنقاط دور دست انتقال میدهند .

۲ - میدانهای جنگ جبهه شرق - در پانزده دوم نیز مانند نیمه اول فروردین در تمام طول سه هزار وششصد کیلومتری جبهه خاور تقریبا آرامش برقرار و حرکات جنگی بزدوخوردهای اکتشافی منحصر بود فقط درجنوب لنین گراد فعالیتی در کار بوده ودر قفقاز نیز نیروهای شوروی شهر « آناستاستیفسکایا » را اشغال کردند ازخاور وجنوب بندر « نوروسیسك » بحملههای سخت ادامه میدهند .

فرماندهی روس برای دو منظور مهم بجنگهای جبهه کوبان اهمیت بسیار میدهد اولا میخواهد بهرقیمتی تمام شود بندر مهم نوروسیسك را که یگانه بندر نظامی روس در دریای سیاه است دوباره بدست بیاورد ثانیا تلاش دارد که هرچه زودتر نیروی آلمان را از شبه جزیره تامان بیرون ساخته و برای نیروی آلمان نقطه اتکاء برای حملههای آینده باقی نگذارد .

درجریان این پانزده روز دوم اداره اطلاعات دولت اتحاد جماهیر شوروی درباره جنگهای زمستانی سال گذشته اعلامیه صادر کرده ودر ضمن آن خاطر نشان ساخت که مدت چهار ماه وبیست روز « از ۱۹ آبان تا دهم فروردین » سپاهیان شوروی در هوای بسیار سخت وطاقت فرسای زمستان تا حدود ۷۰۰ کیلو متر بقلب دشمن پیشرفته وتقریبا ۴۸۰ هزار کیلومتر مربع ازخاك روسیه را ازدست آلمانها پس گرفتهاند . ضمنا از شماره اسیران و کشتگان دشمن صورت داده و از تعداد انواع و اقسام ابزار های جنگی و وسایل نقلیه که در این پیکار - های زمستانی بدست نیروی سرخ افتاده ویا بکلی خراب وازبین رفته است توضیح مفصلی داد وتمام روزنامه های دولت اتحاد جماهیر شوروی این اعلامیه را مورد تفسیر قرار داده وروزنامه ستاره سرخ چنین اظهار عقیده نمود :

« نتیجه فیروزی سپاهیان شوروی دراین زمستان حیرت آور است . درعین حال نباید فراموش ساخت که ارتش سرخ وظایف سنگینی دارد که انجام آن سخت تر ودشوارتر ازاین جنك زمستانی خواهد بود . باید برایدفاع ومقابله بادشمن نیرو-

های زیادی جمع آوری کنیم تابتوانیم شکستهای تازه وقطعی بدشمن وارد سازیم »

درجبهه دونتز که آلمانها بچندین حمله مبادرت کردند نتیجه روشنی ازاین حملات بدست نیاورده ونیروی سرخ در « ایزیوم » ودر باختر قسمت وسطی دونتز حمله آلمانیهارا دفع و باسختی هرچه تمامتر درجای خود پایدار ماندند . مطلعین از امور ارتشی درباره این حملات آلمانها اظهار عقیده ها نموده وچنین میگویند : فرماندهی آلمان میخواهد سپاهیان خودرا از رود دنتز عبور داده ودر کنار خاوری این رود چندین مبدأ حمله بدست آورد تادر حملههای بزرك آینده ازآنها استفاده نماید . برای اجرای اینمنظور طبق اطلاعاتیکه تاکنون بدست آورده آلمانیها نیروی زیادی از پیاده وتوپخانه از زرهپوش وهواپیمائی در این نقطه گرد آورده اند . ولیکن فرماندهی نیروی شوروی نیز از خیالات ونقشه دشمن آگاه بوده و این نقاط را بقدری مستحکم ساخته است که احتمال در هم شکستن آن باین زودیها نمیرود

درجبهه شمال* فرماندهی آلمان اخیرا بحملههای سختی مبادرت کرده و در جنوب انین گراد وجبهه ولخوف که پراز گل ولای میباشد جنگهای خونین رخ میدهد گویا منظور ازاین حملات نیز بریدن خط ارتباط لنین گراد با جنوب میباشد ولی طبق اخبار [illegible] هنوز بعملی ساختن این منظور موفق نشدهاند .

« هارلد کینگ » خبر گزار انگلیس وضع کنونی آرتش شوروی را با سال گذشته مقایسه کرده مینویسد : امسال اوضاع ارتش شوروی تااندازه مساعد بنظر میرسد ولی از نظر لشگر کشی اینمقدار نامساعد بودن اوضاع را نباید خیلی مهم ویك امر حیاتی دانست . درست است که در آغاز سال جاری آلمانها در خاك قفقاز تکیه گاهی دردست دارند ومیتوانند آنجارا مبدأ حمله خودقرار دهند ولیکن هجومهای سختی که درناحیه کوبان ازطرف نیروی سرخ میشود البته بنتیجه قطعی منتهی خواهد شد .

بطوریکه اخبار رسیده ازمنابع دول بیطرف که ناظر عملیات هر دو جانب هستند میرسد این آرامش جبهه شوروی موقتی بوده وبزودی طوفانهای سختی دراین جبهه برپاشده وبارانهای آتش وآهن باریدن شروع خواهد کرد !!

آنچه مسلم است وخبر گزاریهای متفقین اطلاع میدهند محوریان یك بسیج عمومی بسیار بزرك ودامنه داری شروع نموده و میخواهند تاجائیکه مقدور است ودر توانائی دارند امسال در جبهه خاور نیروی سهمگین ومهمات فراوان و بس خطرناکی گرد آورده و آخرین ضربه را بنیروی شوروی وارد آورند . البته هیچ کس از آینده این نبرد سخت که حتما بزرگترین وهولناك ترین نبرد جهان بشمار خواهد بود اطلاعی نداشته ودر باره چگونگی آن نمیتواند پیش بینیهایی بنماید ؛ ولیکن آنچه محقق میباشد همانا سنگینی ترازوی پیروزی درپایان این نبرد تشخیص یافته و طرف فاتحه شناخته خواهد شد . زیرا اگر محوریان در تابستان

امسال نیز قادر بوارد آوردن ضربه قطعی درجبهه شرق نشوند ونیروی سرخ مجدداً خودرا برای جمله‌های زمستانی آماده بنمایند. ملل دولتهای محور بطورقطع آرزوی رسیدن بپیروزی نهانی را خواه ناخواه ازدل خود بیرون خواهند کرد، وبطوریکه اخبارواصله ازمنابع مطلع حاکی است این نبرد هولناك منتهی تا پایان ماه مه (دهم خرداد امسال) شروع خواهد شد. اگر زنده ماندیم نتیجه آنرا خواهیم دید !!

۳ - جبهه باختر اروپا - چنانکه میدانیم میدان باختر اروپا پس از شکست فرانسه منحصر به نبرد هوائی بوده ونیروی هردو طرف درمیان زمین وآسمان دست و پنجه نرم میسازند!

درجریان پانزده روز دوم فروردین نیز نیروی هوائی متفقین بحمله های سخت شبانه روزی ادامه داده شهرهای «اسن» مرکز کارخانجات کروپ وبندر (کیل) و شهر (اشتوتکارت) را درخاك آلمان و کارخانهای معروف «رنو» رادر حومه پارکیل و بنادر (بوست) و(لوریان) راکه پناهگاه زیردریائی‌های آلمان درباختر فرانسه هستند باسختی هرچه تمامتر بمباران کرده وهمچنین درآبهای ساحلی هولند وبلژیك وفرانسه بمین گزاری مشغول بودند.

٤ - جنگهای چین - برمه - واقیانوس ساکن درجریان این پانزده روز اخیر فروردین نیروهای ژاپون درنقاط مختلف جبهه چین بحمله پرداخته ودربعضی ازاین نقاط به پیشرفتهائی نیز نائل آمده‌اند. پس از بریده شدن راه برمه و افتادن آن بدست سپاهیان ژاپون نیروی چین ازحیث اسلحه ومهمات بمضیقه افتاده و تامیتوانند درصرف مهمات صرفه‌جوئی میکنند حتی دریکی ازاخبار واصله خوانده‌شد که بعضی از قسمتهای نیروی چین بدون بالاپوش وباپای برهنه بمیدان جنك میشتابند !! فعلا اسلحه کاری وبرنده سرباز چینی همانا روحیه اوست که هنوز متزلزل نگردیده و بلکه نسبت بآغاز جنك قوی‌تر ومحکمتر شده است!

فرماندهی ژاپون درشبه جزیرهٔ «مایو» میخواست بایك حرکت دورانی بخشی از نیروی انگلیس را بمحاصره اندازد ولی طبق آخرین اخبار فرماندهی انگلیس دربرمه پیش دستی نموده نیروی خودرا باچالاکی عقب کشیده واز انجام آرزوی فرماندهی ژاپون جلوگیری نمود. درعین حال نیروی ژاپون درنقاط جنوبی ازین شبه جزیره به پیشرفتهای جزئی نایل شده است.

فعالیت هوائی ژاپون نیز اخیراً بشدت خود افزوده وبضایعات سنگینی دچار شده گویا ژاپونیها میخواهنددراین جبهه ازمیدان جنك برتری هوائی‌را بدست آورند

مطابق آخرین اخبار جنگهای سخت دریائی در آبهای اقیانوس ساکن در جریان است ونیروی هوائی ژاپون بحمله‌های شدید ادامه میدهند ولی هنوز درباره چگونگی این جنگها هیچ گونه اطلاعی وتوضیحاتی ازطرفین نرسیده. برای دانستن تفصیل این جنگهای دریائی وهوائی باید چندی منتظر شد.

پیشوندها وپسوندها

— ۲ —

۲- «آد»

این پسوند دسته ای را که برای انجام رسانیدن یك کاری پدید آمده اند می‌رساند. مثلا «نویساد» چندتنی رامیرساند که برای نوشتن یك چیزی گردآمده‌اند. باین پسوند نیز نیاز بسیاری در زبان هست و کلمه های بسیاری باآن توان پدید آورد همچون: پراد، سگالاد، کوشاد، جنگاد، کاراد، کشاد ومانند اینها.

کلمه های کمیسیون، کمیته، کنگره ومانند اینهارا بااین پسوند ترجمه توان کرد. زیرا این کلمه ها باچشم پوشی ازمعناهائیکه درزبان‌های اروپایی دارند درفارسی هر کدام بیك معنائی می‌آید. مثلا کمیسیون چند کسی رامیگویند که برای گفتگوواندیشه دریکزمینه‌ای گردآیند واینست بجای آن «اندیشاد» توان آورد. کمیته چند کسیست که برای بکار بستن دستور هائی گردآیند. اینست آنرا «کراد» توان نامید کنگره که گردآمدن کسانی برای همسکالیست میتوان آنرا «سکالاد» خواند.

درفارسی برای «اجتماع» نیز واژه‌ای نیست. «گرد آمدن» بکار میرود ولی بکار بردن مجازیست. زیرا گردآمدن جز «اجتماع» است وچه بسا که «اجتماع» باشد وآن نباشد. مابرای آن واژه‌های «باهمیدن» و«فراهمیدن» رابرگزیده‌ایم «باهمیدن» معنی «اتحاد» را نیزمیفهماند وبهرحال باجتماع در یکجا نیاز نیست. ولی «فراهمیدن» جزبا اجتماع دریکجا وپیوستن بهم نتواند بود وباتحادهم نیاز نیست بگفته دیگران آن «اجتماع معنویست» واین «اجتماع صوری» هرچه هست از «باهمیدن» واژهٔ «باهماد» راگرفته‌ایم که بمعنی جمعیت یا حزب است.

خدا باماست

گفتار «خدا چگونه بمایاری‌میکند» که درشماره دوم پرچم نیمه ماهه بچاپ رسیده چون دریك زمینه بسیار ارجداریست زیر عنوان «خدا باماست» جداگانه نیز بچاپ رسیده است وهرنسخه‌ای دوریال بفروش میرسد. خواستاران در تهران از دفتر روزنامه پرچم ودرشهرستانها از نمایندگان بخرند.

تکفروشی پرچم

تکفروشی پرچم درتهران باکتابخانه ابن سیناست. هرنسخه‌ای ۵ ریال

فرهنگ پرچم

شماره ها: ما برای آنکه فارسی را هرچه آسانتر گردانیم باید آن‌را هرچه بسامانتر سازیم. اینست تا توانیم خواهیم کوشید که چیزهای بیرون از قاعده را از زبان بیرون گردانیم، وچون چند رشته از بیقاعدگیها درزمینه شماره‌هاست اینك‌درپایین بآنها می‌پردازیم:

۱) چون از یك شمرده بده می‌رسند آنگاه می گویند: یازده، دوازده، سیزده تا نوزده،درجاییکه باید بگویند: ده و یك، ده و دو، ده و سه‌تا ده‌و نه. (چنانکه می گویند: بیست و یك، بیست و دو، بیست و سه تا بیست و نه)

۲) سر دهه‌ها را می گویند: بیست، سی، چهل‌تا نود، درجاییکه بایستی بگویند: دوده، سه ده، چهارده تا نه ده، (چنانکه‌می گویند: چهارصد، ششصد، هفتصد تا نهصد)

۳) در سرصده ها چند تا را بغلط آورده می گویند: دویست، سیصد، پانصد، درجاییکه بایستی بگویند: دوصد، سه‌صد، پنجصد.

باید هرسه رشته را بسامان آورده برویه راست و درست بکار بریم بدینسان که چون ازیك شمرده تا ده رسیدیم آنگاه بگوییم: ده ویك، ده و دو، ده و سه تا ده و نه، و بجای بیست وسی تا نود بگوییم، دوده، سه ده، تانه‌ده، و پس از صد بگوییم: دوصد، سه صد، چهار صد، پنجصد تا نهصد. بدینسان همه شماره‌ها تا یك ملیون باچهارده واژه شمرده خواهد شد که هر بیگانه‌ای تواند آنها را بآسانی یادگیرد و آن چهارده واژه اینهاست:

یك، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت، نه، ده، صد، هزار،ملیون.

پیداست که باید «صد» را نیز «سد» نوشت.

میدانم کسانی ایرادگرفته خواهند گفت: ما چون بجای بیست «دو ده» بگوییم درصفت بایدگوییم «دودهم» (دو دهم کس من می‌بودم). درحالیکه‌ما دوعشر را نیز دودهم‌می گوییم. پس جدایی درمیانه با چه خواهد بود؟!

می گویم: به دوعشر «دودهم» گفتن جز به پیروی اززبانهای‌اروپائی نیست. بایدآن را رها کرد وبجایش «دودهیك» گفت، همچنین درمانندهایش.